

کتاب چین (ترجمه سفرنامه چین مستر ایس)

مترجمان: ادوارد برجیس و میرزا صادق
به کوشش: سید محمود مرعشی نجفی

مقدمه

کتاب چین، ترجمه فارسی از متن انگلیسی است. این سفرنامه را فردی اروپایی به نام مستر ایس - که در ۱۴ شعبان سال ۱۲۳۱ق با کشتی عازم چین شده و پس از حدود یک سال در ۱۴ رمضان سال ۱۲۳۲ق از چین به انگلستان مراجعت نموده بود - به زبان انگلیسی نگاشته است. سپس به دستور شاهزاده بهمن میرزا، والی آذربایجان در عصر سلطنت محمد شاه قاضی، فردی به نام میرزا صادق، با همکاری یک نفر انگلیسی به نام ادوارد برجیس، متن انگلیسی را به فارسی ترجمه کرد. نسخه‌ای از این رساله که در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی موجود است، نفیس و هنری است. با خط نستعلیق، عنوانهای قرمز، تاریخ پایان آن دوشنبه ۱۹ محرم ۱۲۶۲، و عنوان آن کتاب چین است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْمَدَائِنَ وَالْبِلَادَ وَجَعَلَهَا مَقَرًّا وَمَقَامًا لِلْعِبَادِ وَأَرَوَى بِأَقْطَارِ
الْأَمْطَارِ وَرَدَّ الْعَوْرَ وَالتَّجَادِ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَعَلَى عَلِيٍّ وَلِيِّ اللَّهِ
وَعَلَى آلِهِ الْأَمْجَادِ الْأَنْجَادِ إِلَى يَوْمِ الْمِيْعَادِ.

اما بعد دانستن بهتر که ولایت چین مملکت بس رنگین است؛ اساسی دارد به
غایت معظم و ارکانی بس مستحکم. امکانه غریبه آن ولایت بر ناظرین نزهت افزایش
و بقعه عجبیه آن مملکت بر متفرجین حکمت یاد می دهد ارباب حرفت و اصحاب
صنعت آنجا را چه ضرور شرح و بیان تعالی خالق الاشیاء و الإنسان خاکش این
است که می بینی مزین بزم سلاطین و منجد بساط خواقین است بنا به قاعده ای که
دارند هر کسی را به همین ولایت نمی گذارند تا از حرفت و صنعت و امکانه و بقاع و
اثار اشجار اطلاع و استحضار به هم رسانند و به دیگران به طوری تقریر نمایند که
به مثابه مشهود و منظور درآید. پس از خواندن کتب و مطالعه صُحُف که مشتمله بر
چگونگی آنجا باشند کیفیت آن دیار را توان دانست و به صاحبان فطنت و خداوندان
خبرت از علم معالم و آثار آنجا بسیار فواید عاید است. کتابی به زبان فارسی در این
خصوص نوشته بودند که مردم از خواندن آن بهره ای برند و حظی گیرند و از
اوضاع آنجا مستحضر شوند. لهذا شاهزاده جوان بخت فیروز روز سعادت اندوز
آفتاب فلک جلالت مهر سپهر شرافت بهمن میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان
که از درخت شهریاری قنوی و از شاخسار تاجدار ایرانی صنوی است حکم و مقرر
فرمودند که بنده درگاه إدورْدُ برجیس کتابی را که مستر الیس انگلیسی به ولایت
چین رفته و احوالات و گزارشات آنجا را به رأی العین مشاهده کرده و روز به روز
وقایع را تقریراً و قلمیراً نگاشته است به اتفاق میرزا صادق - راقم همین کتاب - به
زبان پارسی ترجمه نماید تا به ناظرین آن وقوف کامل حاصل آید؛ چون نسخه ای بود
غریب و کتابی بود عزیز و میل خاطر اقدس شهریار تاجدار غیث عطیت غوث
رعیت لیث و غا عیث عنا المظفر من السّما المنصور علی الاعدا السّلطان بن السّلطان بن
السّلطان و الخاقان بن الخاقان محمد شاه غازی آنکه حُماة و کُفّات به
لطف و مهرش رطب اللسان است و رُعّات و وُلّات به عنف و قهرش حایف الجنان

اگر آستین تربیت افشانند به غنم از گرگ رؤوف تر شبانی نیست و اگر دامن صولت جنباند از معاونت کواکب و بروج نشانی نه - اطال الله اذیال عدله و عیشه علی الانام و ثبت الله اقدام عزمه و جیشه الی یوم القیام. رباعی:

او را به مدار چرخ دایم ره باد اعدای وی از مقصد خود گمره باد
تا ماه کند غروب و خورشید طلوع ایام به کام دل شاهنشاه باد
بر این گونه کتب و احوالات بیشتر است علی هذا نسخه‌ای از این کتاب به رسم
پیشکش به خاک پای مبارک آورد امید که در نظر اقدس پادشاهی روحی فداه
جلوه‌گر بوده به عین عنایت منظور شود بالله التوفیق.

سبب فرستادن ایلچی از دولت انگلیس به خاک چین

چون در سنه هزار و دویست و سی هجری تجار انگلیس که در شهر کانتان چین تجارت داشتند از ظلم حاکم آن شهر بسیار شکایت می‌کردند، بیست و چهار وزیر و کارگذار ممالک هند به وزرای پادشاه انگلیس عرض کردند که اگر مصلحت می‌دانید ایلچی از جانب پادشاه انگلیس به پایتخت چین فرستاده شود. یکی از وزرا گفت که تا از تجار انگلیس که در ولایت چین تجارت داشتند تحقیق نشود فرستادن ایلچی صلاح دولت نیست در آن وقت فیما بین دولتین انگریز و چین عهدنامه تجارقی نبود و اهل چین از قدیم قاعده داشتند که به چند نفر تاجر اهل خود که ساکن شهر کانتان بودند اذن می‌دادند که با تجار فرنگی که به کانتان آمده‌اند تجارت و معامله نمایند و فرنگی‌ها لابد مانده می‌بایست مالشان را بخصوصه به آنها بفروشند و از جمله شکایات تجار انگلیس این بود که سابقاً به جمعی کثیر از اهل چین اذن تجارت می‌دادند و حال به عکس است که به کم کسان اذن معامله و تجارت است و گفتگوها و مقالات بسیار در میان حاکم کانتان و تجار انگریز در این خصوص شده بود. قاعده فرنگستان این است که هنگام جنگ کشتیهای یکدیگر را غارت می‌نمایند سبب شکایت دیگر هم این بود در آن وقت که فیما بین انگلیس و یونکی دنیا جنگ بود و کشتی از یونکی دنیا به کانتان آمده بود که تجارت کند کشتی جنگی پادشاه انگلیس که در آن سمت بود همان کشتی را از لنگرگاه بیرون کشیده و برده بود. حاکم کانتان از تجار انگلیس خواهش نمود که کشتی جنگی انگلیس در آن دریاها نماند

تجّار در جواب گفتند که او سرهنگ کشتی و نوکر پادشاه است و ما تاجریم و ملك التجّار، ما هر چند در امور تجارت مختار و به همه رعایای خود که در کانتان اند متسلّط است، امّا به سرهنگ نمی تواند گفت که کشتی خود را در آن سمت‌ها نگاه ندارد و یکی از شکایتهای ایشان این است که چند نفر از نوکرهای انگریز که ساکن کانتان بودند گرفته و حبس انداخته بودند و حاکم کانتان حکم کرده بود که هیچ‌کس از اهل چین نوکر فرنگی نبوده خدمت نکنند و بخصوصه شخصی از اهل چین به ملك التجّار ترجمان باشی بود. حاکم مزبور او را گرفته و حبس کرده و گفته بود که هرگاه من بعد نزد فرنگی بروی بالقطع تو را می‌کشم. بالجمله همه وزراء بعد از آنکه گزارشات را از تجّار انگلیس که در چین تجارت داشتند تحقیق نمودند، مصلحت دیدند که ایلچی و سفیری قابل و صاحب‌منصبان و اهل سفارتی کامل که شایسته و سزاوار باشند به مملکت چین لازم است تا در باب وقایع مزبوره و امورات متعلّقه تجّارتی و دولتی قراری بگذارند و عهدنامه ببندند که من بعد به تجّار و متردّین در مملکت چین وهنی و خللی رو ندهد. علی‌هذا در فصل زمستان سنّه هزار و دو بیست و سی و یک هجری لارڈ امهرست را که یکی از خوانین انگلیس است به اتفاق چند نفر از صاحب‌منصبان و غیره که اسامی و مناصب آنها بدین تفصیل است مأمور و روانه پایتخت چین نمودند. لاردامهرست ایلچی و مستر امهرست پسر ایلچی و سرچارچ ستائین نایب اوّل که سال‌ها در ولایت چین مانده و از زبان و قواعد ایشان اطلاع کامل به هم رسانده و در شهر کانتان حسب‌الامر پادشاه انگریز ملك التجّار بود و در اوایل سنّ نزد لارڈ مکارثنی که سابقاً سفارت چین داشت به همراهی او به پایتخت رفته و مستر آلیس نایب دوم و مؤلف کتاب و مستر هین منشی و مستر تون و مستر دویس و مستر منق و مستر مارسین که این چهار نفر محرّر و مترجمین ایلچی به زبان چین بودند و مستر کرفث کشیش و مستر هایبل طبیب خاصه ایلچی و دکتر پرسین طبیب دیگران و مستر هول نقاش و لفتنانت کوك صاحب‌منصب کشکچیان و لفتنانت سمرست نایب سرباز کشکچیان و مستر ماریج دفتردار و مستر پول و دکتر لن دواساز طبیبان و مستر آبت و مستر مارتین

صاحب‌منصبان کشتی مأمورین از نوکر و موزکانچی و غیره هفتاد و پنج نفر بودند که مأمور و روانه ولایت چین شدند. احوالات سفر بدین قرار است:

در چهاردهم ماه شعبان کشتی نشیمن ایلچی و صاحب‌منصبان سفارت به جزایر لَمَنَه رسید که در لب رودخانه جاریه شهر کانتان واقع‌اند.

در پنجم رمضان کشتی ایلچی و اهل سفارت به خلیج پیچیلی وارد شدند دو نفر صاحب‌منصب از جانب ایلچی به خشکی رفته بعد از چند روز دو نفر مئدرین یعنی خان که از جانب خاقان چین مأمور مهمانداری بودند نزد ایلچی آمدند. اسم یکی از آنها چَنگ و دیگری یَن بود. پیش از ورودشان نوکرهایش آمده دو طغرا کاغذ آوردند که در آنها اسامی و منصب مهمانداران نوشته شده بود. اوّل یَن وارد شد دو نفر سرهنگ کشتی‌های انگلیس به لباس نظامی پیشواز کردند و بعد از ورود چَنگ با هم نزد ایلچی آمدند. بعد از ادای مراسم مهمانداری پرسیدند که برای ایلچی و صاحب‌منصبان سفارت و غیره که به سمت پایتخت خواهند رفت چند لَنکه لازم و کافی است یکی از نایبان ایلچی نوشته که اسامی اهل سفارت و حساب بارخانه در آن ثبت بود. به آن دو نفر مئدرین داد بعد پرسیدند که منظور ایلچی از این مأموریت چیست؟ گفتند که منظور ولیعهد پادشاه انگلیس از فرستادن این ایلچی آن است که دوستی و اعتماد و یگانگی و ائتّاد که فیما بین پدر ولیعهد و پدر خاقان چین بود مشیّد و مبرهن و مستحکم و مبین شود و پرسیدند که ایلچی را به جز این مطلبی هست. گفت که منظور و مقصود ایلچی البتّه در مکتوب و مأموریت‌نامه ولیعهد مشخص و به وزیر اعظم در حین ملاقات خواهد رسید به این معنی که ترجمه آن کاغذها به زبان چینی مترجم و به وزیر اعظم خواهد رسید و خود ایلچی مأموریت‌نامه خود را به دست مبارک خاقان چین خواهد داد. قاعده حضور خاقان چین این است که هرکس به حضور می‌رود باید سه بار روی زانو زمین گذارد و سه بار سجده کند. در این خصوص گفتگوها شد که باید پیش از حضور مشق قواعد حضور را یاد گیرند که در حضور خاقان به طور خوب و موافق ادب و به رسم و قاعده بارگاه خاقان درست به عمل آورد. ایلچی گفت هرطور که ایلچی سابق انگریز رفتار کرده من نیز چنان خواهم نمود چون ایلچی مصلحت ندانست که در

اول مکالمه پیش از این به مهمانداران اظهار مطلب کند، گفت که البته لازمه سفارت و ادب در حضور خاقان به عمل خواهد آمد.

سیزدهم رمضان دو تا کشتی دولت چین مقابل کشتی انگریز آمد که صاحب‌منصبان سفارت و بارخانه ایشان را به آن کشتی‌ها بگذارند چون باد شدت داشت و امواج بلند بود، چند صندوق گذاشته به سمت خشکی برگشتند و رفتند. سیاحان که تعریف لتکه و اوصاف ملاحان چین می‌کردند امروز دیدیم و باور کردیم که هرچه می‌گفتند حق است و به‌جا که در راندن لتک‌ها و بستن بارها کمال نظام و زیرکی دارند هرکس به شغل خود مشغول است.

پانزدهم رمضان ایلچی و کل صاحب‌منصبان سفارت با توابعشان از کشتی خود بیرون آمده سوار کشتی خاقان چین شدند که از راه رودخانه به سمت پایتخت بردند. چون از حصار تُنک‌کو گذشتیم سه عدد توپ سلام انداختند و سپاهی که در آن قلعه بودند بیرون آمده به قدر سیصد نفر در کنار رودخانه، ده نفر ده نفر صف کشیده بودند و هر ده نفری علمای گرفته بودند و همگی در یک رنگ لباس متلبس بودند و نظامشان کمال نظام داشت. رودخانه در آنجا مسلسل و پیچ و پیچ جاری می‌شد. کشتی‌ها که قدری پیش بودند آب چنان به نظر می‌آمد که در خشکی به میان زراعت جاری می‌شود. خانه‌ها از گل بودند و چندان اساس و زینت نداشتند. حاکم آنجا به دیدن ایلچی درآمد و در میان صحبت گفت که خاقان حکم کرده که در عمارت خاصه خاقان که در تین‌سینق واقع است ایلچی و صاحب‌منصبان مهمان شوند.

شانزدهم رمضان مذکور شد که حسب‌الامر خاقان بنا شده که در بیست و پنجم این ماه وارد پایتخت بشویم، در آنجا هفت روز توقف نماییم. تا امروز جمعیت کثیره در کنار رودخانه ندیده بودیم و زن‌ها هم در میانشان چندان نبود و آنها که بودند کلاً فرتوت و بدگل، اما دختری دیدیم که گیسوان دلاویزش را در دور سر پیچیده بود. اسب‌های آن ولایت را کوچک و قصیر شنیده بودیم چنانکه دیدیم به بلندی اسب تازی بودند اما بدشکل و بدقواره و سست راه. پیاده سپاه شمشیر و سواره‌ها شمشیر و تیروکمان داشتند. امروز تنبیه مقصری از اهل چین دیدم که موی سرش را

در قفا و پشت سر استوار و سخت تر پیچیده و می کشیدند به شدتی که می خواست چشمانش درآید و به يك چرم کلفت به دهان و روی او می زدند بعد از تحقیق معلوم شد که دزدی کرده بود.

هفدهم رمضان ولایات امروزی از دیروزی بهتر و باصفاست. اطراف و اکناف که مطمح نظر بودند به جز ده و زراعت و باغ چیزی به نظر نمی آمد و قطعات زمین را که می دیدیم یاد از وطن خود می کردم. از اهل چین و از حسن سلوک و خوش رفتاری آنها خوشم آمد، خصوصاً به غربا که بسیار دوست می دارند و تا حال ندیده ام که دو نفر با یکدیگر درشتی کنند و اطفالی که در کنار رودخانه بودند بسیار به گل و خاک می آغشتند گویا به کثافت خیلی مایلند. گیسوان زنها که در سر پیچیده بودند از دور مانند کلاه می نمود اما آن قدر نزدیک نشدم تا کوچکی پایشان را ببینم و لتکه ها که در رودخانه بودند پانصد نفر عمله به راندن آنها موکلند که مزد هر يك روزی یکصد و پنجاه کش^۱ است. ایلچی و توابع او و مهمانداران همه در بیست قطعه لتکه توقف نمودند و به هر لتکه ریسمانی بسته و از آن عمله ها می راندند. پیش از آنکه به ولایت چین رسیدیم چین می گفتند که در این مملکت به جهت جمعیت و ازدحام مردم و کثرت خلق با وجود این همه محصولات و وفور زراعات کفایت آذوقه و خوراکشان نمی کند، حتی بسیاری از گرسنگی می میرند و شنیده بودم که در شهرها بس که خانه ها به هم نزدیکند اهلهشان از مجاورت قریبه که در مساکن و اماکن مضيقه نزدیک به هم توقف می نمایند زرد فام و سقیم اجسام و ضعیف اندام می شوند. اما چنانکه دیدم خلاف آن به نظرم درآمد و نسبت به اهل شهرهای معظم دنیا که مشاهده کرده بودم، اهالی این مملکت چندان زردتر و ضعیف تر نبودند. ولایاتی که در کنار رودخانه واقعند اگر قدری مرتفع می شدند خیلی با فضا می نمودند خانه هایشان مانند بیوتات توئک کو می باشند که منزل پانزدهم ما بود اینها را هم از گل ساخته اند. در نهایت نظام و بام های خانه ها را مقررئس و ملون و به ترکیب کمان بنا نموده اند. کنار رودخانه که وارد شدیم نیستان بود اما در اینجا ارزن و سایر حبوبات کاشته اند

۱. کش در اصطلاح چین وجهی است که یکصد و پنجاه عدد از آن یکهزار دینار است.

تا لب دریا. امروز حوض‌های متعدّد دیدیم که در کنار آب، برای تعمیر و ساختن کشتی درست کرده‌اند. در میان خواص و عوام اهل چین لباس تنگ و رخت ظریف پوشیدن و تقطیع ملبوسات نمودن خلاف ادب است، اما اهل هیچ ولایت را مثل عوام الناس آنجا بی شرم ندیده‌ام که پاره اعضای مستهجنه و قبیحه ایشان مرئی و نمایان می‌شود و چنان نیست که از عدم استطاعت رختشان کفایت نکند محض بی‌شرمی است. اهل هندوستان هم آن قدر متلبس نمی‌شوند اما به هیچ وجه کشف عورت و خلاف عصمت نمی‌نمایند. وقتی که به شهر تین سنق نزدیک شدیم رودخانه دیدیم که از کشتی و لتکه مالامال بود و در سگوها که در کنار رودخانه قرار داده بودند غیر از اموال مردم توده‌های نمک چنان بود که کوه و تل می‌نمودند، خانه‌ها بسیار ترکیب غریب و نظام داشتند. طرفین رودخانه که از میان شهر جاری می‌شد سراسر بیوتات و باغات بود. از ابتدای شهر مزبور دو ساعت و نیم راه رفتیم و لنگر کشتی را انداختیم. نصف شهر را تمام نکرده بودیم در آنجا از قلعه کوچکی گذشتیم از برای احترام ایلچی توپ سلام انداختند. سپاه و کشکچیان از اندرون قلعه بیرون آمده و صف کشیدند، در میان سپاه پاره تفنگ‌ها بود که فتیله‌دار بودند و کلاه سپاه یکسر سیاه بود. چند دسته از اینها بالاپوشی در برشان کرده بودند مثل پوست ببر راه‌های سیاه و زر داشتند و این رخت را برای تخویف و تحذیر دشمنان قرار داده‌اند اما از اینکه هر يك سپر بزرگ در دست گرفته بودند معلوم می‌شد که حفظ بدن خودشان را بسیار منظور داشته‌اند نه کشتن و صدمه دشمنان. رودخانه در قرب لنگرگاه دو شاخه بود، شاخی به دست چپ جاری و به نهری متصل می‌شد که کشتی‌ها را در آنجا به سمت کانتان روانه می‌دارند. جمعی در کنار آن رودخانه دیدیم که به نظر بسیار مؤدب می‌آمدند و اهل هیچ مملکت مانند آنجا وقار و تمکین نداشتند اگرچه اکثرشان بدگل و ضعیف و باریک و قصیر بودند اما نه به مرتبه‌ای که از حد اعتدال بیرون بوده باشند. بعد از آن که کشتی یشمن ایلچی در آن لنگرگاه که در وسط شهر قرار داده بودند لنگر انداخت، چند نفر مندرین آمدند که ایلچی را ببینند چون ایلچی رخت نظامی خود را نپوشیده بود، ورود ایشان را و آن‌طور دیدنشان را صلاح ندانست و عذر خواست. مندرینان که به لقای ایلچی آمده بودند برگشتند

و از ایلچی خواهش نمودند صاحب‌منصبانی که زبان چینی می‌دانند به دیدن ما بیایند. ایلچی سه نفر مترجم را روانه داشت ایشان که حسب‌الاشارة ایلچی رفتند به عمارتی رسیدند که بس عالی و وسیع بود. تحقیق کرده فهمیدند که آن قصر و ایوان مخصوص و متعلق حاکم آن شهر است. بالجمله به ایوان داخل شده و نشستند بعد از اظهار مراسم و داد و لوازم مودت و اتحاد اتفاق صحبت افتاد و حاکم شهر هم در آنجا حضور داشت. از مترجمین پرسیدند که ایلچی به جهت خاقان چه پیشکش آورده و در کاغذی که ولیعهد پادشاه انگلیس به خاقان نگاشته چه مطلب دارد صورت و ترجمه آن کاغذ باید به ما معلوم شود و گفتند که توقف ایلچی در پایتخت پکن^۱ حسب‌الامر خاقان چین زیاده از پنج و شش روز صورت نخواهد بست و بیشتر از ایام معدوده در آنجا نباید نشست. مترجمین گفتند که صدور این حکم موجب بی‌احترامی اهل سفارت است که ما این همه مسافت بعیده و ولایات عدیده را طی نماییم زحمت سفر از جسممان نرفته رجوع به ولایت خویش کنیم خلاف ادب است. آنها گفتند دو نفر مندرین با آن بلندی مراتب و ارتقاء مناصب که در ولایت خود به جلالت قدر مأثور و به شرافت ذات مشهورند حسب‌الامر خاقان به مهمانداری ایلچی مأمور شدند، معلوم می‌کند که احترام ایلچی در نزد خاقان چه قدر منظور است. در باب تحفه و هدیه که ایلچی به خاقان آورده بود، در میان صحبت ایشان به اسم پیشکش گفتند ما گفتیم سوقات است نه پیشکش. بعد مترجمین برخواسته و دو نفر مندرین متشخص که اسم یکی سوتاجن و دیگری گوانک تاجن بود همراه مترجمین به دیدن ایلچی آمدند. بعد از اظهار و ادای تعارفات سوتاجن گفت که لارد مکارتنی که سابقاً به سفارت چین آمده بود ما او را در شهر کانتان که وقتی به آنجا مأموریت داشتیم ملاقات کرده پیش او جوانی دیدم او چطور شده و کجاست؟ گفتند سرجارج ستانتین که الآن نزد ایلچی است همان جوان است که دیده‌اید. مشارالیه از این گفتار و از ملاقات وی بسیار خرم و خوشحال شد. گوانک تاجن از مستر مارسین مترجم سواد مأموریت‌نامه ایلچی را خواست.

۱. در نسخه «پکین» ضبط شده است.

ایلچی به مترجم حکم کرد که به او بفهماند که منظور ما آن است سواد آن کاغذ را چند روز پیش از شرفیاب حضور به وزیر اعظم بدهیم. ایشان گفتند احتمال دارد که ایلچی پیش از حضور وزیر را هیچ نبیند ما به گذرانیدن امور شما مأموریم و بخصوصه فرمان از خاقان داریم که سواد مأموریت نامه را از شما بگیریم و به پایتخت بفرستیم. ایلچی چون منظور داشت که فردا به دیدن آن دو نفر برود، ساکت شد و جواب نداد بعد گفتند که خاقان از راه التفات فرموده که فردا ایلچی به ما مهمان شود هنگام وداع کوانک گفت که فردا دستورالعملی برای ایلچی خواهم فرستاد که سکون و حرکت و توقف و مکث ایلچی در پایتخت معلوم شود و قرار روز به روزی ایلچی در آن دستورالعمل نوشته شده است. بعد از رفتن آنها ایلچی به صاحب منصبان سفارت در باب دادن سواد کاغذ ولیعهد پادشاه انگریز مصلحت کرد هرچه آن دو نفر مندرین سندی به ایلچی نشان نداد که مأموریت آن دو نفر معلوم شود و احتمال داشت که اصلاً دروغ باشد و بلکه منظورشان آن بود که از ایلچی چیزی بفهمند باز مصلحت دیده سواد آن را به ایشان دادند.

نوزدهم رمضان امروز پنج ساعت از صبح گذشته ایلچی و صاحب منصبان حسب الوعه که به مندرینان داده بودند به ایوان در خانه رفتند. کشکچیان و موزکانچیان پیش ایلچی و عقبش پسر ایلچی به اتفاق صاحب منصبان رفتند و داخل ایوانی شدند و در ایوان دیگر میزی که پرده زرد به روی آن کشیده بودند. مندرینان بسیار در آن ایوان که بودیم حضور داشتند که همه رخت نظامی خودشان پوشیده بودند اکثرشان ارباب قلم بودند نه شمشیربند. با ما به رسم عظمت و تشخص گفتگو می کردند. اول کوانک گفت که این مهمانی حسب الامر خاقان است و غیاب و حضور خاقان تفاوت ندارد هرکس که به اینجا وارد شد باید چنان رفتار کند که در حضور خاقان می نماید و چنانکه ما خود مراسم ادب را بی حضور خاقان به جا می آوریم واردین هم باید مطابق رفتار ما عمل نماید و باید نزد آن پرده زرد که در آن ایوان است نه بار سجده کرد. ایلچی گفت رفتاری که در حضور پادشاه انگلیس نموده ایم البته در خدمت خاقان چین هم خواهیم کرد. گفتند که ایلچی باید مشق سجود را بنماید، ایلچی قبول نکرد و گفت يك بار روی يك زانو اكرام كردن كه شیوه ماست می كنم

ایشان گفتند که آن را ایلچی باید در پیش چشم ما در اینجا بکند ایلچی گفت که آن طور اکرام را به جز حضور پادشاه نمی توان کرد. سرجارج ستانتین دید که چاره نیست گفت پسر ایلچی به پدر خویش که به منزله چاکر است روی يك زانو اکرام نماید او هم چنین کرد و ایشان نیز پسندیدند و بعد مندرینان گفتند که ایلچی انگلیس که سابقاً آمده بود در هر جا که ما سجده کرده بودیم او هم مثل ما می نمود و از سرجارج ستانتین که سابقاً به چین آمده بود کیفیت مراتب را تحقیق کردند چون سرجارج ستانتین می دانست که دروغ می گویند و نخواست که خود با آنها مقاوم و مقابل شود و مدعی گری را به گردن خود بیندازد از آن جهت هیچ جواب به سؤالشان نداد و گفت گزارش سفارت ایلچی سابق را خود ایلچی البته بهتر از من می داند از اینکه به مضامین مسطورات دول خارجه عموماً و از اوضاع و گزارش لارد مکارتنی خصوصاً مداومت و ممارست نموده اطلاع کامل دارد راست است که من در نزد ایلچی سابق به چین آمدم اما بچه دوازده ساله بودم و شعور و حرف طفلان اعتبار چندان ندارد. مندرینان گفتند که ما خود می دانیم که تکلیف ایلچی همین است که طوری رفتار کند که باعث رضای خاقان بوده باشد اما کسانی که به ولایت چین آمده اند در جای های مناسب سجده کرده شرایط ادب و اکرام را ملاحظه نموده اند. نمی شود که ما به آن پرده زرد سجده نماییم و فرنگی ها خلاف آن کرده بایستند در این صورت احتمال دارد که اگر ایلچی در این خصوص ایستادگی سخت نماید خاقان اعتنا به شأن او نکند و هیچ نگذارد که به حضور بیاید. ایلچی گفت که ما این مهمانی را نمی خواستیم اگر به پایتخت پکن برسیم این گزارش را من البدایه الی التّهایه به خاقان عرض می کنیم. عدم شرفیاب حضور اگرچه موجب هموم است لیکن چون فرمایش پادشاه خود به عمل آورده ایم که حسب الحکم باید پیش خاقان سجده نکنیم متحمل این همه آلام می شویم اما از اینکه در بارگاه پادشاه انگلیس در هنگام غیابشان خوانین اهل مشورتخانه يك بار سرفروز می کنند ما نیز به آن پرده زرد سرفروز می کنیم. مندرینان نه بار سجده می نمایند ما هم نه بار سرفروز می کنیم این مقالات و مناظرات در ایوان دیگر بود وقتی که داخل آن ایوان شدیم به همان پرده زرد که باعث فساد و قیل و قال زیاد ما بود و چراغی هم بالای آن میز

گذاشته بودند مندرینان که بار سجده و ما هم که بار سرفروز کردیم و نشستیم و این عمارت مخصوص خاقان بود اگرچه چندان جلال نداشت باز خالی از صفا نبود چهار اطراف ستون داشت و بامش به ترکیب کمان و نزدیک به لب رودخانه واقع بود. سفره طعام آوردند چون در کتب انگلیسیه کیفیت اکل و شرب اهل چین بسیار نوشته‌اند لازم نمی‌دانم که در اینجا مجدداً بنویسم. در جزایر بحر جنوبی مرغانی مانند پرستو می‌باشد و این مرغ‌ها از زواید دریا چیزی مانند سریش جمع می‌کنند و برای خودشان آشیانه می‌سازند. آشیانه همین طیور در ولایت چین شوربا می‌پزند و قیمتش هم بسیار گران می‌شود. اگرچه در این کتاب این فقرات را ننوشته‌اند اما فدوی در کتب علیحده دیده است، شوربای مزبور که ملخ آبی و تخم مرغ داخل شوربا کرده بودند بی‌طعم و غلیظ بود. یک جور ماهی درنده در آنجا می‌شود که پر او را مطبوخ می‌نمایند او را هم خوردم و پسند نکردم نزد طعام شراب خوب آورده بودند و این مانند مزه شراب فرنگستان بود که آنها می‌گویند اما شراب را در اینجا گرم کرده می‌نوشیدند. اهل چین مانند فرنگی‌ها شراب را به سلامت همدیگر می‌آشامند این رسم شرب در اکثر جای‌ها متداول است اما اهل چین اکل را بدین قرار می‌خورند و این قاعده در هیچ ولایت نیست. بعد از برداشتن سفره رقاصان آمده در پایین ایوان رقص نمودند و موزک‌انچیان مثل سورنا چیزی را می‌نواختند. خوانندگان به اصوات کریهه می‌خواندند که از استماعش می‌رنجیدیم. بازیگران دیگر هم چندان حسنی نداشتند اما آنها که معلق می‌زدند خوب بود. رخت نظامی مندرینان قبای اطلس بود که به روی آن برنجک خیلی مناسب و لطیف کشیده بودند و در صدر و ظهرشان نشان کلابتین دوز داشتند که علامت منصب بود و در پشت بعضی یک یا دو پر طاووس آونک بود که این پرها هم مانند نشان الماس و غیره که صاحب‌منصبان فرنگستان دارند علامت خدمت است و نشان‌های دیگر هم داشتند از تکمه‌های الوان که نشانه منصب‌اند اما تکمه کبود برتر از همه مناصب است. بعد از آنکه به منزل برگشتیم حسب القاعده خودشان بقیه الطعام را از عقب ما آوردند و فراخور هر یک از اهل سفارت خلعت‌های متفاوتی از حریر و ماهوت به اسم خاقان

فرستاده بودند. مردمانی که در معابر و کوچه‌ها دیدیم موضّع و مطهّر و فربه و تن‌پرور بودند.

بیستم رمضان المبارک هنگام طلوع صبح از تین سنق بیرون آمدیم. از سمت چپ رودخانه شاخی جاری بود که پل خیلی مضبوط از سنگ به روی آن بسته بودند به خلاف پل‌های دیگر که آنها از چوب بودند. امروز پنج فرسخ در رودخانه راه رفتیم و در مسافت و امتداد این راه و فرسنگ‌ها جایی ندیدیم که خالی از کشتی باشد و سفاینی که لنگر انداخته بودند چنان به همدیگر اتصال داشتند که هیچ جای آب گشاده نبود مگر راهی که برای تردّد کشتی گذاشته بودند و می‌گفتند که بارهای این کشتی بار کرده غلّه دیوان است که از بلاد بعیده می‌آورند و همین کشتی‌ها با نظام قرار داده بودند. مثلاً سر یک کشتی را به بُن کشتی دیگر گذاشته بودند الی آخر بار هر یک زیاده از دویست خروار نیست هرچند از رفعت آن دو مقابل این وزن به نظر می‌آید اما زیاده از مقدار مزبور نبود. وقت عصر که لنگر انداختیم سوتاجن و کوانک تاجن که روز پیش آمده بودند مجدداً به دیدن ایلچی آمدند و به قرار سابق طرح صحبت قواعد حضور رفتن را در انداختند و گفتند که هرگاه ایلچی سجده را نکند گمان این است که خاقان به حضور نخواهد رفت از اینکه چند سال پیش از این ایلچی از ولایت روسیه آمده و به سر حدّ رسیده بود به او نیز تکلیف سجده را نمودند قبول نکرد و خاقان از سرحدّ مراجعت داد و باعث برگشتن آن ایلچی این بود. سوادنامه ولیعهد پادشاه انگلیس را که به مندرینان داده بودیم آورده ردّ کردند که ما نمی‌توانیم او را بخوانیم از اینکه به خطاب برادری مخاطب کرده و برادر من نگاشته است، اگر شما می‌توانید بخوانید فیها و الاّ او را محو کنید و لقبی دیگر در جای او ننویسید و به همان‌طور بگذارید.

بیست و یکم رمضان امروز به منزل یُنُقُ سُنُقُ رسیدیم که از تین سنق نود و یک لیز^۱ راه است با زین و چنگ درآمدند و بنای صحبت سجده کردن و حضور رفتن را گذاشتند و گفتند که لارد مکارتنی اگرچه روز اول حضور خاقان به قاعده

۱. چهارده لیز یک فرسنگ می‌کند.

فرنگستان رفتار کرد لیکن در عید مولود خاقان در حضور سجده نمود بعد از آنها سوتاجن و کوانک تاجن درآمدند ایلچی حسب الخواش آنها خلوت نمود و احدی در اتاق نماند به جز ایلچی و سه نفر مترجم بعد از آنکه اتاق مخلی شد مندرینان فرمائی درآوردند که خاقان چین به خط خود به مرکب سرخ نوشته بود که موزکانچیان ایلچی مأذون نیستند به پایتخت بیایند باید برگردند و در کشتی خودشان انتظار ایلچی را بکشند. ایلچی از این حکم بسیار متعجب شد و گفت که موزکانچیان ایلچی سابق به پایتخت آمده بودند موزکانچیان ما از روزی که وارد خاک چین شده‌اند به جز خوش سلوکی رفتار خلافی نکرده‌اند. کوانک تاجن گفت که من از غایت محبت و فرط مودت ممانعت نکرده‌ام که ایلچی هفتاد و پنج نفر را نیاورد و ا خاقان به من نوشته‌اند که زیاده از پنجاه نفر نزد ایلچی به پایتخت نیاید و احتمال هست که اگر ایلچی در باب قواعد حضور ایستادگی نکند خاقان در باب آن بیست و پنج نفر زیادی فرمایشی ننماید و الا آنها سهل است که خودم نیز از خود ترسام که خاقان مرا مقصّر داند. ایلچی گفت که اگر بعد از شرفیاب حضور کیفیت موزکانچیان را به خاقان عرض بکنیم گمان کلی دارم که خاقان در این خصوص رنجیده خاطر نشوند. بعد از این گفتگوها مندرینان برخواستند و رفتند و وقت عصر باز برگشتند و از ایلچی تحقیق نمودند که کشتی‌های دولت انگریز نشیمن اهل سفارت کجاست به ما خبر آوردند که کشتی‌ها پیدا نیست و خاقان چین و خود ما از ایلچی ناراضی و دلرنج شده‌ایم که چرا کشتی‌های خودشان را بدون اطلاع و اذن خاقان برگردانیدند. در این باب خیلی گفتگو شد آخر الامر ایلچی گفت که صاحب منصب کشتی ما حسب الحکم پادشاه خویش رجوع کرده و الآن از توقف کشتی خبر ندارم که کجاست و بخصوصه آنجا که ما از کشتی خودمان جدا شدیم چنان جایی نبود که مأمن و لنگرگاه معتمد باشد از طوفان و امواج تشویش داشت اما احتمال دارد که اگر اهتزاز باد موافق افتاد از آنجا به کانتان حرکت کرده است؛ چون دستور العمل در باب توقف ایلچی در پایتخت یکن و در خصوص کشتی و مراجعت ایلچی به کشتی خودشان از خاقان آمده بود که کشتی‌های انگریز در همان جا که اهل سفارت جدا شده‌اند بماند که ایلچی در هنگام مراجعت به همان راه

که آمده است بدون انحراف برگردد و برود. مندرینان از صدور این حکم و از نبودن کشتی‌ها در آنجا بسیار ترسناک بودند که مبادا مقصّر باشند. صبح مندرینان باز آمده گفتند که شب از پایتخت به ما حکم آمده که ما مقصّر شده‌ایم که چرا گذاشتیم ایلچی به آن پرده زرد سجده نکرده از تین سنق بگذرند حالا ایلچی باید جواب صریح و مختصر بگوید که در حضور خاقان سجده خواهد کرد یا نه؛ هرگاه سجده نکند سوقاتی که آورده است برگرداند و به حضور هم باید نرود. ایلچی گفت امیدوارم آن رفتاری که من در حضور خواهم کرد چندان منافاتی با سجده نداشته باشد چون حکم صریح از پادشاه خود دارم که سجده نکنم از آن جهت سجده نخواهم کرد. کوانک گفت چنانچه ایلچی لابد است که اطاعت حکم پادشاه خود را نماید همچنین ما نمی‌توانیم خلاف امر پادشاه خویش را کنیم و از این می‌توان فهمید که عزت پادشاه انگریز به چه مرتبه در خدمت خاقان منظور است که در نوشتجات لقب وانک‌تِه را قرار داده که به معنی امپراطوری و شهنشاهی است و در این لقب او را از خود جدا نکرده است. ایلچی گفت فکری و تکلیفی دارم این است که چون حکم سخت و صریح از پادشاه خویش دارم که سجده نکنم پس يك نفر از مندرینان که منصبش مقابل منصب من باشد به شکل و صورت ولیعهد پادشاه ما نه بار سجده بکند بعد من فرمایش خاقان را اطاعت نمایم و الا نمی‌توانم که خلاف نمایم. مندرینان به هیچ‌وجه این تکلیف را قبول نکردند و گفتند که چه معنی و مناسبت دارد که ما به صورت بی‌جسم سجده نماییم؟ گفتیم که این تکلیف ما زیاده از تکلیف شما نیست که در تین سنق گفتید به آن پرده زرد سجده نماییم و حال آنکه نه مَصَوَّر بود و نه مجسم. هرچه به مندرینان گفتیم که این مناسبت به آن پرده دارد حالی نشدند آخر الامر ایلچی گفت که تکلیفی دیگر بکنم اگر من در حضور سجده نمایم سزاوار پادشاه ما نخواهد بود که ایلچی او به دیگری سجده کند پس خاقان فرمانی بدهد و در ولایت چین مضمون آن فرمان را منتشر نماید که هر وقت ایلچی از چین به پایتخت ما بیاید مثل ما در حضور پادشاه انگلیس سجده نماید هرگاه این فرمان را بدهد سجده می‌نمایم و الا فلا. مندرینان جواب دادند که این هم محال و ممتنع است. آخر ایلچی گفت که پس وقایع و گزارشات را من البدایة الی التّهایه بنویسیم

و به خاقان چین بدهید. ایشان گفتند که ما نمی‌توانیم نوشته شما را به خاقان بدهیم. ایلچی گفت بعد از آنکه نگذاشتید خودم خاقان را ببینم یا عریضه‌ام به نظر ایشان برسد چاره من جز آن نیست که رجوع نمایم و حالا هم به مراجعت آماده هستم. معلوم بود که مندرینان از این گزارش متأسف بودند اما می‌گفتند که چاره به جز سجده کردن نیست آخر الامر گفتند که گزارش شما را به خاقان عرض نمایم اما تا جواب نیامده شما در رودخانه قدری پایین‌تر که نزهتگاه خوب است برگردید تا حکم مجدد بیاید. حسب‌الاشارة آنها قدری عقب رفتیم یکی از یونانیان قدیم گفته که شیطان تشنه‌ای را تا به لب در جوف آب صاف و خنک گذاشته بود هر وقت آن تشنه می‌خواست از آن آب بخورد هرچه دهان را پایین می‌نمود آب فرود می‌آمد حال کار ما مناسب گفته آن یونانی است به پایتخت پکن بیست فرسخ مانده و کوه‌های کبود تنارستان که آن طرف پایتخت است نمایان بوده باز بعید نیست که دو روز دیگر عنان کشتی را رو به پایین بگردانیم و هرچه بخواهیم به پایتخت نزدیک بشویم پس ترم بکشند. جایی که در رودخانه لنگر انداختیم باصفا بود. چند روز است که از کشتی برای گشتن بیرون نیامده بودیم امروز فرصت کردیم و به خشکی آمدیم قاعده در آنجا آن است که اگر کسی در مقابل کشتی که لنگرگاه خود نموده است تردد کند خلاف ادب است از اینکه همان جای لنگرگاه به منزله حیاط است و منع غیر لازم رعایای اطراف از سبزیات و تره برای فروختن آورده بودند اگر چند روزی در اینجا توقف نمایم گمان داریم که آنجا را آباد نمایند می‌ترسم که اهل چین حسد برده نگذارند که رعایا از این رستنی‌ها هم بیاورند. اگر ما از اینکه به آنجا مراجعت کردیم خواست خود خاقان چین است از اینکه سست رأی است و خایف در این روزها امری بخصوصه در ولایت او اتفاق افتاده که موجب تشویش سلطنت و بیم جان بود حال نمی‌گذرد از چیزی که باعث عظمت و سلطنت شود.

بیست و دویم رمضان مندرینان باز آمده گفتند که تکلیفات ایلچی را ممکن نیست که به خاقان عرض نمایم اما عریضه‌ای به این منوال نوشته‌ایم اگر ایلچی قبول کند به خاقان بفرستیم. مسطورات عریضه این است:

اولاً عرض ایلچی آن است که چون در خصوص سجده از پادشاه خود حکم بلیغ دارم که نباید سجده بکنم استدعایش این است که خاقان اذن بدهد که به طور فرنگی‌ها^۱ بار سرفروز بکند در یک زانو؛ ثانیاً: سر جارج ستانتین وقتی که همراه ایلچی سابق به پایتخت پکن آمده بود چندان تمیز نداشت و حال گزارش آن وقت را فراموش کرده همین قدر می‌داند که آن ایلچی سجده نکرده بود.

این عریضه را نزد ایلچی خواندند چون نوشتن این عریضه از برای ما عیب نداشت قبول کردیم یک ساعت بعد از ظهر فرمان از خاقان در آمد و حکم شده بود که ایلچی به شهر تانک‌چو که در سمت پکن واقع است برود و دو نفر در آنجا از مندرینان بود که منصب آنها از کوانک تاجن و سوتاجن زیادتر و بلندتر بود و اسم ایشان هو و مو بود و لقب هو کوانک بی^۱ بود در پیش اینها باید مشق سجده کردن بکنند. ایلچی چنین دانست که منظور و مطلب آن دو نفر مندرین دیگر این است که بفهمند در حضور خاقان ایلچی چطور رفتار خواهد کرد که پیش از رفتن حضور طور رفتار ایلچی را به خاقان عرض بکنند. ایلچی خیال کرد که روی یک زانو رفتن و سر فروز کردن به سیاق فرنگی‌ها نزد آنها می‌نایم و ایشان وضع حضور رفتن ما را به خاقان عرض و حالی نمایند. بعد از صحبت ایشان فهمیدیم که منظور دیگر دارند و آخر معلوم شد که منظورشان این است که ایلچی به شکل اژدها که در اتاق نصب کرده بودند سجده بکنند. در ولایت چین آن اژدها یکی از علامت پادشاهی است چنانکه شیر و خورشید در ولایت ایران و اینها منظورشان این بود که زیرکی بکنند تا ایلچی به شکل این اژدها سجده بکند بعد از آنکه سجده نمود دیگر در حضور خاقان از سجده کردن مضایقه نکند و به او دشوار نیاید. بعد از آنکه ایلچی حیلۀ آنها را فهمید سیاق خودشان را هم قبول نکرده سر فروز کردن را نپذیرفت. این روزها از کثرت مباحثات و مشاغل فرصت نتوانستم بکنم و دماغ نکردم که چیزهای دیگر را که دیده بودم و لازم نوشتن بود بنویسم. زراعات که در کنار رودخانه دیدم مانند زراعات منازل سابقه بود اما درخت‌ها بیشتر از پیش بودند.

۱. کوانک بی در لغت چین به معنی شهزاده است.

در دولت چین اگرچه اختیار امورات کلاً در دست خاقان است لیکن رعایای زارعین را ظلم نمی‌کنند حتی عمله‌جاتی که به راندن کشتی اهل سفارت مشغول بودند چندبار ایستادند که باید مزد ما زیادتر بشود و مهمانداران نتوانستند که آنها را حکماً به کار بیندازند. بعد از آنکه دیدند که حق دارند مزدشان را علاوه نمودند بعد کشتی را بردند. این فعله‌ها اشخاصی هستند که بخصوصه شغلشان کشیدن کشتی است و از ولایات متفرقه می‌آیند و به این کار مشغول می‌شوند و در وقت کشیدن کشتی هم برای تفریح خودشان و هم به واسطه اینکه یکجا بدون تخلف کشتی را کشند شعری به صوت می‌خوانند که به آن خواندن همگی مانند سرباز متفق‌الحرکه مشغول کار باشند. امروز کشتی‌ها از پختن ماهی تعفن به هم رسانده بود که ملاحان برای خورش با برنج طبخ می‌نمودند. اهل ولایت چین علی‌الدوام مشغول اکلند اما به تدریج هنگام پرخوردنشان شب است و اکثر خوراکشان چربدار و بی‌طعم است و به خوراک مقوی راغب و طالبند. امروز از سفاین متعدده گذشتیم که جوف آنها بسیار آرایش و زینت داشت و در صفحه تخته کشتی صاحب‌منصبان چین نوشته‌اند که وقت تردد و عبور این کشتی راه این را سفاین رعایا نگیرند و از رفتن توقف ندهند. بیست و چهارم رمضان راه رفتن ما آهسته آهسته است و روزی زیاده از پنج فرسخ راه نمی‌رویم قرا و دهات کم به نظر می‌آید اما مردم خیلی است و زن‌ها به سر راه آمده‌اند که به کشتی‌ها تماشا کنند. اکثر محصولات و حبوبات که در کنار رودخانه می‌بینم از ارزن است و بید انجیر. بس که در کشتی نشسته و حرکت نکرده بودم مزاجم اختلال رسانده بود بیرون شدم و به اتفاق چند نفر در میان زراعت به قدر يك فرسخ گردیدیم. بعد از آنکه به کنار رودخانه برگشتیم برای لنگه قدری درنگ کردیم جمع کثیری در آنجا به تماشای ما آمده بودند بس که از ایشان بوی کثافت می‌آمد قدری از همدیگر دور افتادیم. اهل چین در نوشتجات ولایت خودشان را جنت می‌نگارند. اگر یکی از علامت بهشت این بوی کثیف است خود خاك بهشت این است. رودخانه در اینجا کم‌عمق است و غلاقی که از ولایات می‌آورند کشتی‌ها در آنجا بسیار لنگ می‌شود. این کشتی‌ها مال رعیت است و غله دیوان را با کرایه می‌آورند و کوچ‌خانه اکثر ملاحان در خود کشتی می‌شوند. غله فراوان در میان

ولایات چین است نه در کنار و خارج. کشتی‌ها را از آنجا بار می‌کنند و می‌آورند در پایتخت تحویل می‌کنند و در مراجعت مال تجارتي برمی‌دارد و به ولایت می‌برند.

بیست و پنجم رمضان هوای این ولایت در این وقت که قلب‌الاسد است بسیار اعتدال دارد شب‌ها هم معتدل است و چنان نیست که آدم سرما بخورد. حاکم این ولایت چند وقتی است که معزول و محبوس بود و جهت عزلش این است که دو کرو و چهارصد هزار تومان از مالیات آنجا بدون اذن و سند دیوانی خرج کرده بود که دولت قبول نمی‌کرد. مندرینان می‌گفتند که این حاکم آن قدر قوت و دولت ندارد که این تنخواه را بدهد لیکن ما خلاف آن را می‌دانستیم از اینکه سال‌ها در کانتان حکومت کرده بود و مداخل زیاد هم داشت. سو و کوانک عرایضی که دربارهٔ امورات سفارت می‌نگارند به خود خاقان می‌نویسند نه به وزرا و اعیان از اینکه کلّ امورات سفارت محوّل به اینهاست هیچ دور نیست که در باب سجده نکردن لارد امهرست به آن پردهٔ زرد خود آنها نزد خاقان مقصّر باشند در جایی مذکور شد که اینها معزولند وقوع این مراتب هم بعید نیست از اینکه مدتی است که ملاقات نمی‌کنم.

بیست و ششم رمضان امروز در رودخانه از کشتی‌های غلّه بار کرده گذشتیم گمان ندارم که در کلّ فرنگستان رودخانه‌ای مثل این پُر کشتی باشد. در بعضی جای‌ها کم عمق است حال که آخر قلب‌الاسد است. در این فصل معلوم است که آب کمتر می‌شود به جهت اینکه آنجاها که در کنار رودخانه سکو نبسته‌اند و بلند نساخته‌اند علامت سیلاب را دارد و نمایان است که آب به شدت در آمده در نزدیک رودخانه کشتی‌های نشیمن ما ایستاده بود و سپاه‌های مکمل و مسلح به جهت احترام ایلچی در آنجا صف کشیده بودند. گماهی آنها را دیدم تیر و کمان داشتند به ترکیبی که سابقاً در ولایت ایران معمول بود و شمشیر و سپر و سینه‌پوش مانند لحاف از پنبه پر کرده بودند تیرهای بسیار دراز داشتند پُر از پَر و تفنگ‌هاشان بسیار بدساخت بود بس که زنگ گرفته بودند. گمان ندارم که در جنگ و وقت ضرورت پُر به کار بیایند. شمشیرهاشان کوتاه بود و کج اما بد نبودند. شلوار گشاد و قبای فراخ در برشان بود و بعضی از ایشان دستمالی به سر پیچیده بودند و سپرهای بزرگ در پیش‌رو نشانده و شمشیر را در پشت سپر چسبانده بودند. نشان سرکردهٔ

این فوج تکمه کبود بود و این نشان از نشان‌های سفید بالاتر است؛ چون در چین منصب ارباب قلم از منصب شمشیربند بلندتر است. يك مَندرين که تکمه سفید داشت با وجود آن از سرکرده مزبور که تکمه کبود داشت از اینکه از ارباب قلم بود بزرگ‌تر است. دو روز است که جبال عظیمه تترارستان نمایان است و از ترکیب و کبودیش معلوم می‌شود که بسیار ارتفاع دارند. يك ساعت بعد از ظهر برج بلند بتخانه تانک‌چو پیدا بود و اشعار کثیره به این بتخانه گفته‌اند که فعله‌های راننده سفاین با صوت می‌خواندند.

پنج ساعت از ظهر گذشته به لنگرگاه تانک‌چو رسیدیم کشتی‌ها بسیار بود نه به بسیاری سفاین تین سنق. سپاه‌ها کما فی السابِق صف کشیده شلیک می‌کردند. مستر مارسین مترجم به عزم دیدن منزلی که برای ایلچی قرار داده بودند به شهر رفت و دید که به جهت کلّ اهل سفارت تنگی دارد و صد قدم از کشتی‌ها دور است وقت شام سو و کوانک به نزد ایلچی آمده و در باب منزل که تعیین کرده بودند صحبت می‌داشتند و می‌گفتند که کلّ مطالب و استدعای ایلچی چنانکه دلخواه او است به انجام خواهد رسید و در انضباط کارش به هیچ‌وجه اشکال و دشواری نخواهد بود مگر در خصوص سجده کردن و حضور رفتن. ایلچی گفت که اولاً بسی شادمان و خرسند شدم که باز امر ما رجوع و محوّل به شما گشت از اینکه در ولایت چین اولّ ملاقات ما با شما بوده و آن دوستی و مراققت و یگانگی و محرمیت که با شما داریم با کسان دیگر نداریم و ثانیاً در باب حضور رفتن و سجده کردن دو تکلیف دارم یکی اینکه شخصی از اعیان دولت چین که منصب او مقابل منصب من باشد به شکل ولیعهد پادشاه انگلیس سجده کند من بعد از او در حضور خاقان سجده نمایم و دیگری آنکه خاقان فرمان صادر کند که هر وقت ایلچی از چین به پایتخت انگلیس بیاید در پیش پادشاه سجده بکند و منظور من در قید شرایط آن است کسی نگوید که سجده کردن من از راه تبعیت و حقارت است. چند سال پیش از این ایلچی از جانب پادشاه روس به چین آمده بود. امنای دولت چین این تکلیف را به او کردند که به طور قاعده در خانه خاقان چین رفتار کند و کاغذی بگیرد که هر وقت ایلچی از چین به ولایت روس بیاید ایلچی چین هم در آنجا چنین نماید. مندرینان گفتند

ممکن نیست که این شرایط قبول شود و گفتند که حاکم تاکو برای اینکه کشتی‌های نشیمن ایلچی انگلیس را گذاشته بود که از تاکو برود اخراج و معزول شد و ما نیز اخراج خواهیم گشت. ایلچی گفت که ان شاء الله کار بدانجا نمی‌رسد که اخراج بشوید بسیار مسرور شدم که مکالمات ما امشب با شما شد که دوست و معروف ما هستید نه با دیگران.

بیست و هفتم رمضان لارد امهرست و دو نفر از صاحب‌منصبان به همان منزل که به جهت اهل سفارت حاضر کرده بودند رفتند که ملاقات مهمانداران و امنای دولت چین بکنند و بنا چنان شد که فردا از کشتی تا به آن عمارت حرکت کنند. در خشکی مقابل کشتی ما تخته‌بندی برای نشستن و تماشا کردن ساخته بودند که از اوّل صبح تا غروب آفتاب پر از خلق بود اگر هرکسی مبلغی داده در آنجا به جهت تماشای انگلیسها بنشیند گمان دارم که خیلی منفعت به آنها بکند.

بیست و هشتم رمضان وقت ظهر بیرون آمدیم به عزم ملاقات آن دو نفر که از پکن برای انضباط امور ما مأمور شده بودند. به ایوان درخانه رفتیم از منزل تا آنجا نیم فرسخ راه بود. ایلچی و سه نفر صاحب‌منصب بزرگ در روی تخته‌بستی مانند کرسی فرنگی‌ها نشسته و باقی اهل سفارت در عرابه می‌رفتند در نصف راه به دیوار شهر رسیدیم و بسیط زمین از کثرت باران بسیار گل بود اما فی‌الجمله صفا داشت وقتی که رسیدیم و داخل اتاق شدیم هوکوانک یی و موتاجن و مهمانداران و مندرینان (خوانین) علیحده همگی به پا ایستاده نشسته بودند. ایلچی را نیز تکلیف نشستن نکردند. مستر مارسین مترجم گفت تا ایلچی ننشیند و قرار نگیرد حرف و گفتار نمی‌نماید ایشان گفتند که ما نمی‌نشینیم ایلچی هم نباید بنشیند. ایلچی قبول کرد و نشست هوکوانک یی گفت که من و موتاجن هر دو مأموریم که ایلچی پیش ما سجده کردن را بکند حال رأی و جواب صریح ایلچی در این باب چه می‌شود. ایلچی گفت که من برای اظهار و کشف دوستی و موّدت که فیما بین ولیعهد پادشاه انگریز و خاقان چین مکنون است مأمور شده و امیدم همان بود که خاقان چین آنچه پدرش از لارد مکارتنی ایلچی سابق پذیرفته بود از من هم قرار ماضی را قبول نمایند. هو گفت که مَضی ما مَضی گذشته را اعتماد نشاید به شدّت تندی و خشم که

لبش می‌لرزید گفت چنانکه در فلک يك آفتاب است در زمین هم يك پادشاه است که او شهنشاه است همه کس باید اطاعت او را لازم دانند. ایلچی به این سخن یاوه جواب نداد و گفت که من منظور و مطلب خود را نوشته به مهمانداران داده‌ام. مهمانداران که در آنجا حضور داشتند گفتند که ما جرأت نکردیم آن عریضه را به نظر خاقان برسانیم. هو گفت به جز اینکه ایلچی لوازمات را قبول نکند یا برگردد چاره متصور نمی‌شود. ایلچی چون پیشرفت کار خود را در آن مرتبه دید عریضهٔ مجدد و مهور که حاضر کرده و عنوانش به نام خاقان نگاشته بود به دست هو داد و بیرون درآمد و هو چند قدمی احتراماً له تعاقب و مشایعت نمود. چون در اوّل صبح رأی من به آرای اهل سفارت مخالف بود اما حال حیقم می‌آید که کلّ امورات سفارت در سر این حرف بر هم بخورد. از اینکه روی يك زانو سر فرو نمودن و یا به دو زانو سجده کردن لازم این همه مخالفت و مکالمات تقارنگیز نیست، چون اهل سفارت بیشتر از من از وقایع سفارت اطلاع داشتند از آن جهت تکلیف من آن شد که رأی آنها را پذیرفته رأی خود را ترك کنم. دیوار قلعهٔ شهر را از سنگ بزرگ در کمال استحکام ساخته بودند و در قرب آنجا تویی قرار داده بودند که پنج دهان داشت و کمربستی از آهن حلقه‌دار پیچیده بودند که محکم‌تر شود. بنا و پای‌بست دیوار قلعه از سنگ و بالایش از آجر پخته بود و به قدّ هشت ذرع بلندی داشت و در پای دیوار خندقی پر آب بود. از عمارات و امکانهٔ شهر جایی ندیدم که قابل شرح و بیان شود مگر برج بتخانه که بسیار بلند بود. معابر و کوچه‌ها تنگ بود و بسیار گل و سنگ‌بست و سنگ‌ها هم مقابل نبود و عفونت هم داشت و آن‌قدر آرایش و زینت شهر نبود مگر سوق و دکاکین که از چوب منحوت (تراشیده) و تراشیده به ترکیب گل و گیاه و برگ و غیره و طلااندود ساخته بودند. لباس‌های اهالی آنجا بسیار رثیت و کثیف بود. دو نفر روس و يك نفر فرانسه که لباس چینی داشتند و خدمت روس می‌کردند سه روز است که نزدیک به منزل ما می‌آیند و آن فرانسه‌ای به موزکانچیان گفته بود که می‌خواهم به خدمت ایلچی برسم. کشکچیان چین ممانعت می‌نمایند و نمی‌گذارند که کسی از صاحب‌منصبان به منزل ایلچی تردد کنند. ایلچی هم نخواست که او بیاید در ورود او اهمال کرد دیگر نمی‌آیند.

غره شوال المکرّم ایلچی خواست که نزد هو آدمی بفرستد که روز حرکت اهل سفارت را مشخص نماید و آدمی معین کند برای بردن سوقات که به خاقان آورده بود. چون مستر مارسین مترجم از اوضاع و قواعد اهل چین مطلع تر بود به ایلچی عرض کرد که شما در این باب پر عجز و مباهلت باشید. امید کلی است که کارها به صورت صواب بینجامد. نزدیک به منزل ما دهی هست که گردشگاه من همانجاست. دکاکینی که در آن ده بودند جلد و پوست حیوانات را در آنجا برای پوشش و کلبه از پوست خرس و بز می فروختند خوبشان هم ندیدم در کوچه ها کباب خانه و آشپزخانه ساخته بودند و از خوردنی و آشامیدنی از جمله چایی و خورش گوشتی و غیره در آنجا حاضر و جدا جدا نهاده بودند که بفروشند. در ولایت چین صندوق و سبد و چلیک را بسیار بسیار خوش طرح و مقبول می سازند حتی اشخاصی که می خواهند از آنجا سوقات به دیگران بفرستند قیمت ظرف از بهای تحفه گران تر می شود. مقابل دیوار خانه ها خارج از خانه باغچه ای درست کرده اند درخت های مورّد و شجرهای مثمر و معتدل در کمال حسن و سلیقه کاشته اند و نشیمنی در بعضی از آن باغچه ها قرار داده بودند که سایه آن نشیمن از ظلّ گل هایی بود که روئیده و مانند نیلوفر پیچیده و برخواستنه بالای آن نشیمن طاق زده و سایه انداخته بود. اهلسان از تماشای ما بددل نمی شوند. سهل است هنگامی که گذار ما به ایشان بیفتد تکلیف دخول ما را می نمایند. بتخانه ای که منزل لارد مکارتنی ایلچی سابق بود الآن هو در آنجا منزل کرده است، نتوانستیم به تماشای آنجا برویم دیروز به دیدن بتخانه کوچکی نزدیک به منزل ما رفتیم از بیرون چندان اساس نداشت اما در اندرون چهار عدد بت که دو تا در شکل مرد پهلوان و دو عددش به صورت زن بود که لباسشان بسیار آرایش داشتند و اینها را در دهلیز گذاشته بودند در اندرون بتخانه اصنام و افره بود از زن و مرد که پاره شان مکّلل به تاج و بعضی شان متوّج به نیم تاج بودند دو عدد بت بزرگ مرد و زن در مقابل در قرار داده بودند که در دست زن میوه ای بود که در آب ها می روید و در پیشش میزی و در آن میز ظروفی از مجمر و غیره گذاشته بودند. برای سوزاندن بخور و معطّرات دیگر اوئان و اصنام کلاً قوی شکل و جسم اندام اند.

در چین سلیقه و قاعده چنین دارند که هرکس از زن و مرد تناور و جسیم شد آن از سایرین محبوب تر است و به این علّت اوئان را به آن ضخامت قرار داده‌اند.

امروز چنگ به دیدن مستر مارسین آمد و در کمال پریشانی و ترسانی و تغیر احوال گفت که یکی از دوستان که در پکن می‌شود بدین مضمون شرحی به من نوشته که خاقان از ایلچی که به قاعده‌ای در خانه چین رفتار نمی‌کند و از مراجعت سفاین انگلیس به مرتبه‌ای رنجیده که عریضه تو را که در باب ایلچی نوشته بودی نتوانستم به نظرشان برسانم. چنگ خواست که ترس خود را به مستر مارسین بفهماند دست خود را که مانند یخ سردی داشت به دست وی گذاشت. شب چنگ سواد فرمائی که تازه صادر شده بود به مستر مارسین فرستاد خواندیم و مشخص نمودیم که کشکچیان علاوه بوده و قدغن شده که در اطراف ما کشک^۱ سخت بکشند و از تردّد اهل چین به سختی ممانعت کنند و این قدغن از آن بود که به خاقان عرض کرده بودند فرنگی‌ها که در کانتان می‌شوند زبان چین را یاد می‌گیرند از ترس اینکه مبادا از خاینین اهل چین بروند و به آنها ابراز پاره‌ای چیزها نموده فضولی بکنند از آن جهت این قدغن سخت شد صدور این احکام از قدیم هم بود اما به تجدید و تأکید نوشتن قدری به کار ما عیب دارد.

دویم سؤال دو سه روز است که مصاحبت ما با آنها نشده بود، امروز ایلچی کاغذی در باب امورات خود به کوانک نوشته به صحابت دو نفر صاحب‌منصب ارسال داشت هو جواب کاغذ را ننوخته لساناً گفت که این کاغذ به من رسید جواب آن را تا چند روز نخواهم داد که ایلچی درست تفکر و تأمل نماید و رفتار خود را بفهمد پیش از آنکه برهم‌زدگی بکند.

سیم سؤال امروز هو کوانک یی به دیدن ایلچی در آمد و ما از ورود او بسیار تعجب نمودیم از اینکه اوّل ملاقات گفته بود که من به دید و بازدید کسی نمی‌روم یعنی من باب التشخص بالجمله گفت که ایلچی باید مهیا و آماده شود که فردا حرکت کرده و پس فردا به پایتخت وارد شده به حضور خواهد رفت. ایلچی گفت که

ما حاضر هستیم شما باید تدارك راه و تهیه بارخانه را ببینید و از مندرینان جواب کاغذی که ایلچی نوشته بود درخواست، گفتند که همه مطالب به انجام پیوسته از طرفین لازمه دقت به عمل درآمد و تکالیف و مباحث طرفین که اتفاق افتاد کلاً درست شده و به آخر رسیده هرچه زودتر راه بیفتید که به سمت پایتخت بروید بهتر است.

چهارم شوال بارخانه‌ها اکثرشان دیشب ارسال گشت و مابقی امروز فرستاده می‌شود. کالسکه ایلچی را نیز درآوردند به عراده‌های بارکشی در چین پنج رأس اسب یا استر می‌بندند و روی عرابه‌ها را حصیر می‌کشند که بارش و قطرات باران فرو نخورد و اینها به جهت بار کشیدن هستند. آنها که از برای نشیمن است کوچک و يك نفری می‌سازند اما چون بی‌گمان می‌شود در آنها نشستن بسیار زحمت دارد از کثرت جنبش استرها بسیار جسیم و قوی هستند و اسب‌هاشان مانند اسب ترکمانی‌اند اما نه به آن قد و بلندی. اهل چین در کار بسیار چابکی و نظم دارند در يك شبانه روز کل بارهای ما را از کشتی بیرون کشیدند و سر عرابه‌ها نشانند و به سمت پایتخت فرستادند. بی‌صدا و قیل و قال پنج ساعت از ظهر گذشته از منزل تانگ چو حرکت کردیم. ایلچی و پسرش و سه نفر صاحب‌منصب بزرگ سوار کالسکه شدند و باقیان سوار عرابه‌های چین اول از پشت دیوار شهر می‌گذشتیم و بعد به سر راهی که به پکن می‌رفت افتادیم و این راه همه به سنگ‌فرش بودند. از پلی گذشتیم که بس طویل بود و يك چشم داشت. وقتی که ما از آن پل عبور کردیم کشتی‌ای از زیر پل می‌گذشت. چشم‌انداز و مطمح نظر پل بسیار فضا داشت. بتخانه و برج به جهت کشکچیان نزدیک رودخانه قرار داده‌اند و اطرافش زراعات و اشجار است. نزدیک به غروب آفتاب از بیشه‌ای گذشتیم که محصور از سنگ و آجر بود. در کنار راه عمارت‌ها بود که کمال آرایش و زینت داشتند. بالاخانه‌های عمارت مسطوره مانند ایوان بود چهار طرف گشاد در دیوارها شکل حیوانات نهاده بودند اما چنان ندیدیم که تشخیص حیوانات و اقسام آنها کما هی به عمل بیاید مگر اینکه بعضی از ایشان به صورت شیر بودند و این عمارت به جهت یادگاری کسی است که نیک‌کردار بود و مدت عمرش را به خوش‌رفتاری به سر برده در راه خیر بذل

مال و بخش منال کرده در میان مردم به پاکی عمل مشهور و به حسن سلوک مأثور بود. هنگام شب به دهی رسیدیم که موافق وافر و منازل کثیره داشت. برای توقّف و استراحت سیّاحان سو و کوانک تا بدینجا هر دو سوار تخت بودند اما در اینجا کوانک تخت را موقوف کرد چون منصبش آن بلندی ندارد که با تخت روان داخل پایتخت شود. نیم فرسخ از این ده گذشته به اوّل آبادی پکن رسیدیم ازدحام خلق و کثرت مردم مانند روزها و جای‌های گذشته بود در کمال سکوت و آرامی و اکثرشان فانوس گرفته تماشای ما را می نمودند اما بسیار به کالسکه نشیمن ایلچی تماشا می نمودند. تخت‌های دکاکین را به ترکیب گل و غیره منبت کرده به آب‌طلای روشن اندوده بودند، روشنایی چراغ که به آنها می‌تایید از پرتو شعاع چشممان چنان خیره می‌شد که نمی‌توانستیم نگاه بکنیم تعجب می‌کنم که مداخل و منافع ارباب دکاکین چه قدر می‌شود که این همه اخراجات بی‌حاصل را می‌نمایند. در نصف شب به آن دروازه شهر پکن رسیدیم که لارد مکارتنی از همان دروازه شهر داخل شهر شده بود. مذکور شد که قدغن کرده‌اند که دروازه بسته شود. هنگام ورود ما دیدیم که بسته‌اند از بدن و حصار قلعه رفتیم تا به دروازه دیگر رسیدیم که آن هم مسدود بود با دیوار قلعه تا صبح ما را گردانیدند. وقت طلوع صبح به دهی رسیدیم که هی تین می‌گفتند و خانه سُنق تاجن که یکی از وزرای خاقان بود در آنجا بود و بنا شد که در آنجا برای اهل سفارت منزل خالی کنند و ما در آنجا نزول نماییم. در آن ده هم نیفتادیم و به ده یون مینون رفتیم که خود خاقان چین در آنجا بود. کالسکه ایلچی در آنجا ایستاد و داخل حیاط شدیم و در حیاط بس که ازدحام صاحب‌منصبان بود و مندرینان صاحب نشان تکمه و اقوام پادشاه که نشان تکمه‌های لعلی داشتند و در آنجا بی‌صدا و ندا ایستاده بودند فهمیدند که خاقان در آن حوالی تشریف دارد تا ایلچی نشست چنگ از جانب هو درآمد و گفت که خاقان ایلچی و پسر او و سه نفر از صاحب‌منصبان را به حضور خواسته‌اند چون قرار چنین بود که بعد از چند روز به حضور برویم. ایلچی بسیار متعجب شد گفت که ما از صدمه سفر و بی‌خوابی شب دلخسته و تن شکسته‌ایم و لباس نظامی و مأموریت‌نامه ما هم حاضر نیست و مزاجم نیز اختلال به هم رسانده نمی‌توانیم

در این وقت شرفیاب حضور شویم. امنا گفتند که منظور خاقان از طلبیدن محض رؤیت است و دیدن نه برای تحقیق امورات سفارت، نبودن مأموریت‌نامه عیبی به کار و بار شما نمی‌کند زیارت خاصه متلازم مأموریت‌نامه و اسناد سفارت است حال آن وقت نیست باید به همین‌طور بروید. ایلچی گفت که دور از حرمت می‌نماید که شما ما را با این لباس سفری داخل این ازدحام نمایند رفتار شما بدان ماند که حیوانی از صحرا آورند و مردم تماشای او را کنند نه اینکه ایلچی از جانب پادشاه بزرگ به در خانه پادشاه اعظمی در آمده. مندرینان بسیار سعی کردند که ایلچی را گردنگیر بکنند حتی کوانک یی درآمد و گفت که به قاعده خودتان به حضور بروید سهل است. بعد از همه اصرارها دو نفر از مندرینان یکی به یسار و دیگری به یمین ایلچی چسبیدند که ببرند سعیشان صورت نیست و ایلچی نرفت و به کوانک یی گفت که به خاقان عرض کن از اینکه مزاجم مختل است و لباس نظامی هم همراه ندارم چندی مهلت بدهند و بی‌لباس مرا به حضور نطلبند. او هم حسب‌الاستدعای ایلچی رفت و بعد حکم درآمد که ایلچی در منزل خود قرار بگیرد طیب خاص خود را برای ملاحظه مزاج ایلچی روانه داشته بود. بعد از آنکه سوار کالسکه شد هو کوانک یی درآمد و با مقرعه و قمچی که در دست داشت پیش ایلچی می‌رفت و متشخصین و غیره را که صاحب نشان‌های تکمه بلند را داشتند پریشان و متفرق می‌کرد که ما بی‌زحمت راه برویم. در نظر ما بسیار دور می‌آمد که با آن شهزادگی این عمل را بکنند. در حیاط دو تا شکل شیر از برنج و هفت جوش و رویین کنده و در کمال مهابت وضع کرده بودند به جز آن آرایشی چندان در حیاط نبود به همان راه که رفته بودیم به قریه هی تین که باقی صاحب‌منصبان ما در آنجا بودند مراجعت کردیم و از آن شدتی که به ما در باب حضور طلبیدن می‌کردند چنان خیال کردیم که منظورشان آن بود که همه صاحب‌منصبان ما به حضور نروند همین چهار نفر از ما ملاقات خاقان را نمایند. خانه سُنق تاجن که منزل ما بود بسیار وسعت و اتاق‌های فراوان داشت مسکن محبوب و گلزار و مکان دلپذیر و با اشجار بود بس که جای مرغوب و دلنشین بود بسی مایل هستیم که چند روزی در اینجا بمانیم که رنج سفر از جسممان به در رود. امّا بختمان یاری نکرد که بعد از دو ساعت خبر آمد که خاقان به شدت

رنجیده از اینکه چهار نفر از ما احضار کرد و ما نرفتیم، قدغن نموده که بار عرابه‌ها نگشایند و ما از همانجا مراجعت بکنیم. هرچه ما عذرآوری نمودیم و لابه و استمالت کردیم که از زحمت سفر و از صدمه راه خسته شده‌ایم بس که تشدد داشتند قبول نکردند. چنگ گفت تقصیر از ماست که چرا بحث کلی در باب سجده حضور نمودیم حال اگر تکالیف ما را کلاً قبول هم نمائید باز چاره و علاجهی منصور نیست باید به ولایت خود برگردید. یکی از مبرمین سخت حکمران شهر پکن و مضافات بود صاحب‌منصبی به من (یعنی مؤلف) گفت که اگر حالا سجده کردن را قبول بکنید یحتمل که خاقان شما را بخواند. گفتم که پادشاه (خاقان) خودشان قرار گذاشته که به قانون خودمان به حضور برویم چون همه گفتارشان با من بود و تعجیل در مراجعت ما می‌نمودند آخر الامر گفتم که التفات و عنایت خاقان به خیال خودمان ما را در اینجا نگاه داشته حال کار ما که بدینجا رسید و خاقان کم‌لطف شده‌اند چیزی داعی به توقف ما نیست مضطرب مباشید که ما میل به ولایت شما داریم. التفتی که از خاقان به ظهور درآمد همین بود که نهاری با سلیقه برای ما فرستادند که بسیار به کار ما درآمد از اینکه شب در راه بعضی از صاحب‌منصبان شام نکرده و از دیروز غذایی نخورده‌اند. چهار ساعت از ظهر گذشته ایلچی تخت خود را سوار شد و راه ولایت خود را گرفت و مراجعت کرد در معاودت دیوارهای شهر پکن را خوب دیدیم مانند دیوار تانک چو بود بنیاد او از سنگ و روی و بالایش از آجر پخته و جوفش از کلوخ و گل اما بس که کلفت بود جای‌هایی برای نهادن توپ‌های بزرگ درست کرده بودند که هنگام ضرورت بگذارند برج بسیار در دیوار قلعه ساخته بودند به سه مرتبه که جای توپ داشتند و هیچ توپ نگذاشته بودند مگر یکی که آن هم از چوب بود به شکل توپ. خندقی پر آب در اطراف دیوار است و شهر پکن در جای هموار و صاف اتفاق افتاده و دیوار بلند و بروج بزرگ و باستیان‌های سترگ قلعه کلاً لایق و شایسته آن پایتخت بودند و در نزدیکی قریه‌هی تین جایی دیدم که هیچ زراعت نداشت و بسیار تعجب است که در قرب شهر ارض موتی بوده باشد جبال تتارستان قریب به شهر پکن‌اند. چند نفر از رفقا مایل بودند بروند به کوچه‌های شهر به محض اینکه حیف است که ما به چین بیاییم و هیچ‌جا از پایتخت

ندیده برویم اما میل ما به گشتن کوه‌های تتارستان است چون از رفقا یکی ناخوش بود تخت خود را به او دادم و خودم به عرابهٔ چینی سوار شدم از صدمه و جنبیدن عرابه دل‌تنگ شده فرود آمدم و پیاده رفتم از کثرت باران و از زحمت سوراخ‌های سنگ‌فرش زمین و ازدحام خلق که فانوس‌ها روشن کرده به صورت ما تماشا کنند چنان رنجیدم و آن قدر کج خلقی شدم که در عمرم به آن مرتبه نرنجیده و از حالت طبع بیرون نرفته بودم. با وصف این زحمت پیادگی از صدمهٔ عرابه خوشترم بود اما ترسیدم که در این هنگام شب و بارش باران از رفقای خود جدا شوم متحمل متاعب عرابه بوده سوار آن شدم و رفتم. سوتاجن گفته بود که امشب زیاده از يك فرسخ و نیم راه نخواهیم رفت اما یکسر ما را از پایتخت به شهر تانک چو درآورد و نزدیک به طلوع صبح به همانجا که در قرب کنار رودخانه کشتی نشیمن ما لنگر انداخته بود رسیدیم.

ششم سؤال منزلی که در عزیمت توقف کرده بودیم بسته‌اند لابداً سوار کشتی‌ها شدیم بارخانه از پی ما می‌رسد و همه کس در تدارک مراجعتند. امروز تحفه‌هایی که پادشاه (خاقان) چین به جهت پادشاه انگریز می‌فرستاد بدین تفصیل رسید. کُری از سنگ عقیق و تصویری از سنگ‌های سبز و سرخ و بازوبندی از عقیق احمر دورش منصوب از مروارید ساخته بودند و چند کیسه گلابتون. مندرینان در عوض این گفته بودند که خاقان خواهش کرده که چند چیز جزئی از آن تحفه‌ها که ایلچی برای خاقان چین آورده بفرستد ایلچی هم صورت پادشاه و زن پادشاه انگریز را با چند قطعه نقشهٔ جهان نما و چند عدد صورت‌های دیگر فرستاد. ایلچی از اینها سؤال کرده بود که به پادشاه خود در باب مراجعت خویش بدون آنکه به حضور برویم چگونه عرض کنم گفتند که خاقان از راه التفاتی که داشتند شما را به حضور خواستند و شما خلاف حکم کرده به حضور نرفتید از آن جهت شما را برگردانید.

هفتم سؤال یکی از القاب خاقان ابن الجنان است وقتی که از شهر تانک چو گذشتیم دیدیم که در دیوارها کاغذِ باسَمه چسبانده و مکتوبات آن کاغذ سواد فرمان بود که خاقان صادر کرده و به این مضمون بود که زن‌ها باید در حین تردد ایلچی و صاحب‌منصبان در معابر و کوچه‌ها نایستند مبادا از ایلچی یا صاحب‌منصبان تماشای

زن‌ها بکنند اما شوق زنان به حکم ابن الجنان غالب بود و در میان تماشاچیان زنان فراوان بود. امروز ایلچی صورت پادشاه انگلیس را از جعبه درآورد چون از اهل چین در آنجا حضور داشتند ایلچی پیش روی آنها به همین صورت‌ها من باب احترام سر فرو کرد چنانکه به آن پرده زرد در تین سنق سر فرو کرده بود. یکی از تنبیه ولایت چین این است که سر مقصّر را در میان تخته می‌گذارند و این تخته‌ها متفاوت است سبک و سنگین‌اند نسبت به تقصیر مقصّرین. امروز آن تخته را دیدم عرض و طولش سه چارک مربع و میانش سوراخ است که سر مقصّر را بدانجا می‌گذارند. اکثر اهل چین کاکل بلند دارند. نادر است که دو نفر از اهل چین که با هم جنگیدند یکدیگر را بزنند اما فحش کلی می‌دهند بعد از آنکه جنگ سخت کردند کاکل همدیگر را می‌گیرند و به دست می‌پیچند و می‌کشند و خودم بخصوصه دیدم که چنان می‌کشیدند کم مانده بود چشمشان از جا درآید. یکی از علامت برگشتن ماها این شد که امروز ایلچی از گدایی گذشت آن گدا از برای احترام به پا ایستاد. یکی از مندرینان آن سائل را نشاند. اگر اهل چین به این شدت ما را بی‌حرمتی بکنند که يك سائل فرومایه را نگذارند به ما حرمتی بکنند نمی‌دانم که ما تا سرحدّ چین چه عذاب و عقوبت‌ها خواهیم کشید. در ولایت چین روی هر کشتی بیدقی متفاوت می‌گذارند و از رنگ و ترکیب بیدق‌ها معلوم می‌شود که در جوف کشتی چیست و کیست و آن بیدق‌ها که در کشتی ما گذاشته بودند علامت نشست ایلچی بود. بعد از آنکه از پکن برگشتیم این بیدق‌ها را برداشتند و در جایش بیدقی نگذاشتند.

نهم شوّال بعد از نهار خوردن راه افتادیم که مراجعت به سمت کنار دریای ولایت چین نمایم و می‌گویند که می‌باید به شهر کانتان برویم اما این هم پر معلوم نیست. اگر کشتی‌ها در شهر چوسان شوند شاید که آنجا برویم باز به فراوانی سفاین افتادیم اما بس که از اینها دیده‌ایم دیگر آن قدر تماشا ندارد مگر اینکه امروز چند نفر از زنان متشخصّ چین در بعضی از این کشتی نشسته بودند از سیه‌فامی رعایا و سبز رنگی روستایان این ولایت که مانند رنگ بعضی از اهل هندوستانند، معلوم می‌شود که آفتاب در اینجا بسیار پر زور است اما تعجّب است چرا آن قدر شدت داشته باشد

و حال آنکه این مملکت بسیار به سمت جنوب افتاده است. اکثر خلق غیر از پیراهن و زیر جامه، لباس دیگر ندارند.

دهم سؤال آب این رودخانه به تندی جاری نمی‌شود و در عزیمت و مراجعت و رفتن و برگشتن ما چندان تفاوت نمی‌کند. سیورساتی که هر روز به جهت ما می‌آورند روز به روز کمتر می‌نمایند حتی امروز هیچ نیاورده‌اند کار به دشواری رسیده نمی‌گذارند که ما خود آنچه لازم است از رعایا بگیریم و خودشان هم نمی‌آورند؛ چون شنیدیم که خاقان کلّ اخراجات ما را از سو کوانک به رسم جریمه خواهد گرفت در این صورت این سختی ما تعجب نیست. دیوانیان هم می‌ترسند که خاقان اخراجات ما را به خرج حکام نیاورد و به سیورسات ما قبول نمایند و حکام هم از سو و کوانک مطالبه کنند و آنها نیز از عهده ادای این تنخواه نتوانند بیایند. دیوان بیگی مملکت پیچیلی از تانک چو همراه ما آمده که سیورسات جمع کند و همراه مستر مارسین مترجم صحبت می‌داشت و از گفتارش معلوم می‌شد که به کتب کشیشان فرنگ ساکن چین که به زبان فرنگی ترجمه کرده‌اند خواننده و از احوالات ملوک فرنگستان اطلاعی به هم رسانده است. باری گفته بود که ادعای شما در باب اینکه پادشاه انگلیس در قوت و عظمت و مرتبت و قدرت و سلطنت و شوکت بالاتر از خاقان چین است اما از ممارست کتب مسطوره معلوم نموده‌ام که آن دعاوی شما کلاً بی‌اصل است و بی‌بنیان و دور از دلیل است و برهان و می‌گفت که وقتی بود که حکم من تا قرب کورکه که یکی از ممالک هندوستان است جاری بود و تا آنجا تسلط و اختیار داشتم اما از حرفش معلوم می‌شد که از جنگ نیال که انگلیس‌ها با نیالیان که در آن حوالی بود داشتند استحضار ندارد.

یازدهم سؤال يك ساعت بعد از ظهر کشتی ما برای خریدن آذوقه و اطعمه در ده خوشیو توقف کرد. انگور خوب و لذیذ و درشت‌دانه در اینجا دیدم که عنی بهتر از این در ولایت چین ندیده بودیم تعجب است که اهل چین با وجود [آن] که طالب نشئه‌اند از این انگور شراب نمی‌کنند، يك جور عرق می‌سازند از برنج که بسیار بدطعم می‌شود از آن می‌خورند. تا اینجا نفهمیده بودیم که این سجده کردن از جمله عبادت اهل چین است که به بت بزرگشان می‌نمایند و بقی را که پایین‌تر از مرتبه

اوست نمی‌کنند حال که اواخر تابستان است هوا باز گرمی دارد و در اتاق کشتی ما درجهٔ هوا در هشتاد و هفتمین مرتبه ایستاده بود. آنها که نزد ما از مهمانداران و مندرینان و غیره بودند با جمعیت ما پانصد یا ششصد نفر می‌شدند از جهت این کثرت جمع کردن سیورسات و آوردن به کشتی مشکل است. سپاهیان صف کشیده بودند و در میانشان به قرار سابق لباس ببری داشتند و در وقت عبور شلیک سلام می‌نمودند. اما گویا به جهت دیوان بیگی بود نه واسطهٔ احترام ما اما منصب دیوان بیگی بسیار بلند است حتی عریضه که می‌نویسد به خود خاقان می‌نگارد نه به وزرا و اعیان.

دوازدهم شوال دیروز وقت عصر لنگر انداختیم چون هوا ابر و احتمال طوفان داشت فرصت نمودم که قدری برای گشتن بروم و در این سفر بی‌مزه حظّ ما همین شده که گاه‌گاهی برای تفرّج پیاده می‌روم هر شب از غروب آفتاب تا طلوع آن کشکچی می‌شود. بعضی از کشکچیان در دست چوب میان تهی دارند که گاه‌گاهی به چوب دیگر می‌زنند صدای بلند می‌دهد و بعضی از ایشان زنگ دارند. شب بارش بسیار در آمد و هوای صبح مانند هوای پاییز ولایت انگلیس خنک بود و درجه در مرتبهٔ پنجاه و نهمین ایستاده بود. امروز تا به ظهر کشتی ایستاد و ما فکر می‌کردیم که باعث توقّف ما چیست بعضی خیال می‌کردند که یحتمل مجدداً به پایتخت برگردیم اما هیچ کس مایل نیست از اینکه اگر به حضور برویم بس که در بحث سجده کردن اهالی چین رنجیده‌اند دیگر نه لذّت برای ما می‌شود و نه منفعت برای دولت می‌ماند و احتمال دارد که جهت مکث ما آن باشد که در تین سنق تدارک راه انداختن ما را می‌بینند و اراده داریم که بارهای سنگین در تین سنق لب دریا بفرستیم. امروز به بتخانه‌ای رفتیم که به جهت پرستش خدا آتش افروخته بودند. معبود آتشی قصیر و فربه بود و در روی تخت نشسته به دست راست شمشیری و به دست چپ حلقه‌ای مانند مار گرفته دو عدد بت دیگر نزد او قرار داده‌اند که آنها نیز از همان حلقه‌ها در دست داشتند هر چند که اهل چین اکثرش بت‌پرستند اما با دین و ملت دیگر عداوت ندارند. در مملکت چین عیسویان فراوان می‌شوند این روزها احکام ناحق

در خصوص هم‌شغل بودن عیسویان که با اعیان دولت هم سلك بودند صادر شده است نه اینکه اهل چین با آنها در خصوص دین عداوت داشتند.

سیزدهم سؤال المکرّم از عمارت مسجدی گذشتیم و می‌گویند که در این اطراف مسلمانان از مذهب سنیان بسیارند و گوشت گاو می‌خورند که به هیچ‌وجه در میان اهل چین متداول نیست می‌گویند که اکل و ذبح آن بسیار معصیت است، زیرا که حیوانی است در زراعت بسیار به کار مردم می‌آیند از کثرت خلق کنار رودخانه و از عمارات عالیه و از وفور سفاین معلوم می‌شود که به شهر تین سنق نزدیک شده‌ایم. در کنار رودخانه صف سپاه برای اکرام دیوان بیگی و مهمانداران ایستاده بودند و هنگام عبور کشتی‌ها به زانو نهادن تعظیم می‌نمودند. واسطه احترام آنها نه برای ایلچی معلوم است که سپاهیان چین بسیار جیون می‌شوند. وقت انداختن تفنگ سلام دیدیم که تفنگ‌ها پر کردند و روی زمین گذاشتند و خودشان چند قدم در عقب پشت به تفنگ به زمین می‌نشستند چون فتیله‌ها افروختند تفنگ‌ها سرخود آتش می‌گرفتند بعد از انداختن برمی‌خیزند و تفنگ‌ها را به دست می‌گیرند. دیشب که کشتی‌ها در مقابل دهی ایستاد و اهل آنجا از چوب و تیر و تخته جایی در میان آب ساخته بودند اول چنان دانستیم که یحتمل به جهت ما تخته‌بند کرده‌اند بعد معلوم شد که از برای نشیمن و اجلاس مندرینان بود. مندرینان بسیار از همدیگر می‌ترسیدند حتی ایلچی خواست که به دیوان بیگی سوقات جزئی بدهد از ترس کوانک قبول نکرد از اینکه خاقان در رشوه گرفتن نوکران خود به شدت دقت دارد. بعد از ظهر رسیدیم به شهر تین سنق و در همانجا که در عزیمت لنگر انداخته بودیم منزل کردیم و همان‌قدر مردم که در رفتن دیده بودیم به همان‌قرار دیدیم و شب چیزها دیدیم که خالی از تماشا نبود مثلاً يك لنگه از کنار رودخانه می‌رفت و آنها که در آن نشستند بودند فانوس‌ها از کاغذ الوان ساخته به طوری کرده بودند که در روی آب می‌افروخت و در راه و معبر ما خود به خود می‌سوخت و در آب جاری می‌شد چشم‌انداز و مناظر خوب داشتند.

چهاردهم سؤال در اینجا معطل شدیم به جهت اینکه کوانک در اینجا اجاره نمک داشت، حال که به سمت کانتان همراه ما خواهد رفت باید امر اجاره را به کسی دیگر

محوّل نماید. از توارّد خلق که به دیدن کوانک می‌آیند معلوم است که منصب او خیلی است، حتّی شنیدم که از حاکم آن شهر بالاتر است. دو روز که در تین سنق توقّف کردیم به اتفاق کشکچی که همیشه سپاه و کشکچی نزد ما می‌شود به شهر رفتیم، دکان‌های خوب دیدیم خاصه دکان قصابی که خیلی پاک بود و گوشت خوب داشتند. چون خانه‌ها مشرف به دیوار کوچه بودند اندرونشان ندیدم که چطور ساخته‌اند. يك روز دیدم جنازه‌ای می‌بردند. رنگ لباس عزا در ولایت چین سفید می‌شود همراه این جنازه زن‌ها بود که لباس سفید پوشیده سوار تخت روان تشییع می‌نمودند و به روی تخت‌ها هم سفید کشیده بودند. تابوت از تخته بود اما زینت نداشت، تختی که زیر تابوت بود طلااندود بود در دکاکین صندلی‌های بزرگ و زینت‌دار و چوب آنها از گل و غیره منبت و منقش بودند و شکل طاووس را از چوب منحوت (تراشیده) بعینه ساخته‌اند حتّی پر و بال را هم در آن کنده بودند. خواستم يك جعبه که از شیشه ساخته بودند بخرم در آن جعبه شکل مرد و زن و کشتی و پل و هر اسباب خانه بزرگان چین بود از چوب تراش.

پانزدهم شوآل امروز از تین سنق حرکت کردیم اوّل از دور دیوار شهر تا به لب رود اوهو رفتیم و در اینجا داخل رود پی‌هو می‌شود بعد از رودخانه سر به بالا می‌رفتیم. در میان آنها که در کنار ایستاده و به ما تماشا می‌کردند زنان فراوان بود و بعضی از آنها پای‌هاشان خیلی کوچک بود و این قاعده است در میان زنان متشخصه اهل چین که از طفولیت قالبی از چوب می‌سازند و پایشان را در آن می‌گذارند که بزرگ نشود شتالنگ پای از خود پای کلفت می‌باشد و بسیار بدشکل می‌شود. بعد از غروب آفتاب باز راه می‌رفتیم و لنگ نمی‌کردیم تا چند ساعت از شب گذشت و فانوس‌ها را به سر تیر کشیدند. فانوس دیوان بیگی سرخ بود کشتی‌ها که با روشنایی فانوس‌ها در روی آب حرکت می‌کرد منظره خوب داشت.

شانزدهم شوآل کنار رودخانه بس که ده و آبادی داشت مانند شهر می‌نمود و از تین سنق تا اینجا زراعت است در اطراف فالیز و غیره که لوبیا کاشته بودند و به چوب‌ها پیچانده‌اند بسیار خوش نمود است. امروز فعله‌ها که کشتی‌ها می‌کشند یاغی

شدند گویا اجرتی که به اینها می‌دادند کم بود یا اینکه کار ایشان خیلی. داس‌ها که در دست دهاتی‌ها بود در ترکیب مثل داس‌های دیگر بود اما دستۀ آنها بلندتر بود. هفدهم شوآل نزدیک به يك شهر که اسم آنجا شینق شای هین بود نهار خوردیم. وقتی که در کنار رودخانه پیاده راه می‌رفتیم همراه یکی از صاحب‌منصبان يك نفر مندرین شمشیربند که کشتی او نزدیک به کشتی‌های ما بود تکلیف کرد که به کشتی او برویم، رفتیم و به ما بسیار محبت کرد و به رخت ما بسیار تعجب می‌نمود. به رفیق من لباس چینی داد که ببوشد من هم کلاه او را بر سر خود گذاشتم به چنگ منصب دیوان بیگی شان تنگ دادند. وقت عصر لارد امهرست به دیدن او رفت به جهت مبارکبادی اوضاع کشتی او بسیار خوب بود. دو محرر داشت در اتاق دیگر می‌نشستند خود چنگ هم نسبت به ایلچی خیلی حرمت می‌کرد. چیزی آوردند که از مغز بادام پخته بودند اما طعمش خوب نبود. در این مجلس پرسیدم که آن چای لبنی که بنا بود وقت حضور رفتن به ما بدهند چگونه چیز بود گفتند که شیر خالص است چون به بسیار چیزها اسم چایی می‌گذارند محض آن چای که در کل دنیا می‌خورند نیست این شیر را هم چایی می‌نامند هرچند شیر خالص است. در عیدها و در روزهای عزیز مثلاً در روز ورود ایلچیان و اعیان و غیره متداول است و معنی این چای دادن، این است چون اصل سلاطین سلف چین تبارستانی بودند و سیاه و چادر نشین و خوراک ایشان شیر و دوغ و چنین چیزها بود منظور و معنی این شیر دادن در روز اعیاد عزیزه و در ایام مبارکه که با جلال تمام در روی تخت نشستند به یاد آن روزها که سلطنت نداشتند و بعد از آنکه به سلطنت رسیدند از نخوت و غرور و ذوق و سرور پادشاهی اصل خودشان را فراموش نکنند آن شیر را بدهند و يك قاعده هم دارند که در چنین روزها گوشتی که می‌خورند باید با کارد ببرند نه اینکه با چوب‌ها بخورند چنانکه در کل ممالک چین قاعده چنین دارند.^۱ بلی این قاعده سهل را فراموش نمی‌کنند اما بعضی از قواعدهشان که عمده است مثلاً رشادت

۱. قاعده طعام خوردن چینیان آن است که همه مأكولات خود را با دو تا چوب سر تیز مانند میل جوراب‌بافی می‌خورند.

و جلادت و دلیری و شجاعت که در قدیم العهد داشتند حال بالمره منسی و معدوم بوده است همین اسم است و رسم نیست. در ولایت چین يك دیوان بیگی هست که از دیوان بیگی مملکت شان تیتق مرتبه‌اش بالاتر است و منصب چنگ دیوان بیگی دومی است در کل ممالک چین.

هجدهم شوال چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به شهر تیتق هین کشکچیان که همراه ما هستند اگر بدانند مانع ما می‌شوند که داخل شهر بشویم اما امروز چند نفر از رفیق‌های ما پنهانی به شهر داخل شدند. نزدیک به شهر بتخانه بود داخل او شدیم چون شب بود درست ندیدم. یکی از اهل چین که آنجا بود چراغ روشن کرد يك بت به شکل مرد بود در روی تخت نشسته و یکی دیگر نیز چند پله پایین‌تر بود و در دو طرف شکل دو مرد زره‌دار و چهار آیینه‌پوش بودند از سنگ منحوت و دو اسب نزدیک آن با زین و برگ ایستاده بودند و چند تا شکل زن‌ها که در دستشان چیزی مثال برگ درخت بود و این بتخانه‌ها را مانند خانه‌های نشیمن خلق می‌سازند که حیاط جدا جدا و در هر حیاط بتان علیحده دارند.

نوزدهم شوال گاوآهن‌ها که در این ولایت دیدم کوچکند و از چوب زمین را پر گود نمی‌کند اما از شدت قوت زمین که داده‌اند آن قدر زحمت به زارعین نمی‌شود و قوت و رشوتی که به زمین می‌دهند این‌طور است که خس و خاشاک معابر و کوچه‌ها را با آلتی که دارند جمع می‌کنند و از کُنس و نجاسات خلا و از فضلات و قاذورات وحوش و طیور و خُم‌ها در رهگذرها نهادند واسطه بول مردم همه اینها را به زمین می‌افکنند و رشوه می‌دهند.

بیستم شوال دو روز است که در کنار رودخانه تخته‌بندها می‌بینم که برای نزول از کشتی و واسطه نهادن بار خانه و سایر چیزها درست کرده‌اند. خیلی تعجب است که در هر ممالک و ولایات دنیا کسی که فرومایه و خودفروش و متکبر است از راه رفتن او معلوم می‌شود، بخصوصه يك نفر مندرین امروز دیدم که نزد مندرین بزرگ ما سرپا به شدت عجز و انکسار ایستاده بود وقتی که از آنجا برگشت و از پیش ما می‌گذشت چنان به پر هوایی و مغروری می‌رفت که گویا خود خاقان چین این است. سپاهانی که در آنجا صف می‌کشند شنیدم که بخصوصه واسطه نظم کشکچیان

و تردد خلق رودخانه در آنجاها گذاشته‌اند به ضبط و ربط و رتق و فتق شهرها بخصوصه وزیري هست از اینکه نظم و نسق ولایت چین سخت‌تر است از کل ممالک که دیده‌ام، منصب آن وزیر بسیار بلند و کشکچیان و گرم‌های این ولایت که از اهل نظام است. در بعضی جای‌ها درخت‌ها و بیسه است و از درخت بید و از درخت وشیح که قوشدلی می‌گویند بسیار کاشته، چون آن‌قدر سررشته از درخت ندارم از آن جهت نتوانستم مفصلاً بنویسم. در اکثر جای‌های کنار رودخانه که هموارند سگوها بسته‌اند که در فصل فروردین و سیلابی آب به زراعات نرود و خراب نکند. میان سگو دروازه بزرگ از چوب در جایی دیدم جهتش پرسیدم گفتند واسطه آن ساخته‌اند که وقت سیلاب که سگوها را آب فرا می‌گیرد در آن را می‌گشایند که آب از آنجا بیرون رفته داخل زمین‌ها نشود و زراعات را ضرر نرسانند. وقت شام به شهر شان هو رسیدیم از کثرت خلق که به تماشای ما آمده بودند چنان معلوم می‌شد که این شهر بسیار معمور است اما از اتصال شهر به رودخانه که زیاده از یک میدان اسب فاصله نداشت گویا چندان بزرگ نشود لیکن مردمانش همه بیرون درآمده بود، پر مشخص است بعد از آنکه شنیدند ایلچی فرنگ می‌آید همه کس به دیدن و تماشا کردن می‌آیند.

بیست و یکم شوال صبح از کشتی‌های متعدد که صد عدد می‌شد و بار کرده غله بودند گذشتیم، اکثرشان بسیار بزرگ بود و نشان‌های جدا جدا داشتند پرسیدم گفتند که این نشان‌ها را از آن جهت قرار داده‌اند که صاحب‌منصب هر کشتی جای خود را مانند نظام دسته سرباز بفهمند تا در رفتن به رودخانه اغتشاش نکنند و در بعضی جای‌ها عنان کشتی در دست زنان می‌شود و بسی می‌باشد که هنگام معطلی زنان از مردان زیادتر چابکی و کار می‌کنند. زن‌ها دیدم از جوان و فرتوت همگی رسا قدم می‌شوند هرچه تأمل سبب آن را کردم چیزی به ذهنم نیامد مگر اینکه از کوچک پایشان عادت راست قدی نموده‌اند چنانکه شرح این احوالات در روزنامه پانزدهم شوال گذشته از عهد صبی عادت خویش کرده‌اند. نزدیک به شهر مزبور بتخانه‌ای دیدم که نصف عمارات آنجا خراب شده بود از کثرت باران و پذیرفتن غبار خدایشان مُعَبَّرٌ و کثیف اندام گشته در جای‌های بعید از شهر خدایی را چندان عظمی

و رتبه‌ای نمانده است. خاقان چین چنگ را احضار کرده بود از آن جهت به دیدن و وداع من آمد تحصیل معاش و جمع سیورسات و نظم امورات ما بعد از این در دست حکام عرض راه خواهد بود. در چین مانند ولایت فرنگ روزنامه می‌زنند. چنگ گفت که روزنامه دولتی به من رسیده که هو تاجن را خاقان معزول نموده از اینکه اوضاع و چگونگی ایلچی را به طور اشتباه کاری به خاقان عرض کرده و خاقان ایلچی را که در شب ورود اوّل احضار کرده بود و ایلچی هم تکسر مزاج داشت ناخوشی ایلچی را بخصوصه به خاقان عرض نموده است از آن جهت اخراج کرده. در ولایت چین قاعده آن نیست که غیر از خاقان کسی دیگر خواجه برای حرم خانه‌اش نگاه بدارد و خواجه خاصه خاقان است اما از جهت محرمیت و قرب خاقان که قضای حوایج مردم را از بارگاه خاقان می‌کند از مندرینان و متشخصان و غیره بسیار مداخل می‌نمایند اما نشنیدم که منصبشان بالاتر بشود یا اینکه صاحب تکمه طلا بوده باشد. بعضی از مردمان فروتن پسر خود را خواجه می‌نمایند تا آنکه به حرم خانه ببرند. وقت عصر به پوهین رسیدیم که یکی از محلات شهر نئی هین است خانه‌های بسیار در دو طرف رودخانه بودند جمعیت این شهر گویا مقابل ازدحام شهر تین سُنق بوده باشد. زن‌ها که در آنجا دیدم از جای‌های دیگر فراوان بودند. سربازان که دورباش مردم به واسطه ما می‌نمایند در بعضی جای‌ها می‌بینم که خاک و ریگ زمین را برمی‌دارند و به چشم مردم می‌پاشند.

بیست و دویم شوال وقت ظهر نزدیک به شهر توئک کون هین رسیدیم^۱ و در اینجا گاواهنی دیدیم به ترکیب بیل که زمین را پر گود می‌کرد و خاک را به کنار می‌انداخت. چنگ از ایلچی خواهش کرده بود که ایلچی به کشتی او برود و در آنجا ملاقات دیوان بیگی مملکت پیچیلی را که چنگ تاجن نام بود بکنند. وقت عصر

۱. در ولایت چین اسامی شهرهای متفاوت را بدین‌گونه قرار داده‌اند: فو شهر بزرگ پایتخت، چو شهر وسطی، هین پایین‌تر از آنها را گویند، پو معنی قریه و ده را یاد می‌دهد، چن جایی را گویند که قراول و قشون در آنجا شود و جزئی آبادی در اطراف داشته باشد، تنک بخصوصه قراول خانه را معنی می‌دهد والسلام.

حسب الوعدۀ خویش هنگام توقف سفاین به کشتی او رفت شنیده بودیم که این دیوان بیگی خیلی حرّاف است. وقتی که ملاقات کردیم زیاده از آن دیدیم، حتّی در این مجلس از اوّل ورود ما تا آخر مجلس در کمال طلاقت لسان و حسن تقریر متکلمّ وحده شد به طوری که ایلچی را نگذاشت تکلمی بکند و حرفی بزند. باری گفت که در باب امورات شما حقیقتاً اشتباه کاری شد و تقصیر از هو بود که به درستی به خاقان عرض نمود. اگر حقیقت امر به خاقان معلوم می شد التفاتش زیادتر و کامل تر می بود. خاطر جمع باشید که رفتن شما از اینجا تا سرحد در ولایت چین بعد از این خوش خواهد گذشت. شب چراغانی کردند و فانوس های الوان به چوب بسته بودند که خود به خود می گردید و روشنایی فتیله که به این رنگ ها می تابید مانند پر طاووس رنگارنگ می نمود چراغانی چین از سایر چیزهایش با تماشاست مثل تماشاخانه سایر ولایات که مانند خیال می شود نه اینکه در حقیقت چیزی است.

بیست و سیم شوال امروز تنبیه یکی از اهل کشتی را دیدم، يك نی نصفه مانند نی خیزران که از آن نیزه می سازند در دست ضارب بود که با آن می زد بیست و پنج دفعه از آن نی به پشت ران او می زد و اذیتی چندان نداشت از آن تنبیه تعجب کردم، تنبیه اطفال مدارس انگلیس زیادتر از تنبیه کشتیانان می شود. بعد از آنکه تنبیه نمودند پیش روی آن مندرین که حکم تنبیه او را داده برمی خیزد و از راه امتنان و شکرگزاری به او سجده می کند. در ولایت چین قاعده است هر تنبیه که دولت به رعیت می نماید مانند نصیحتی است که پدر به فرزند می کند از آن جهت مقصّرین به بزرگ خود که تنبیهش نموده سجده می کند به این معنی که تنبیه تو از راه تربیت است و من استحقاق و امتنان به او دارم.

بیست و چهارم شوال امروز کشتی های ما مقابل دهی لنگر انداختند و کوانک به دیدن ما درآمد. از هر مقوله صحبت داشتیم و در میان صحبت از اندام و قواره خاقان چین گفت که پر بلند نیست و لیکن زورمند و قویم و تناور و جسیم است. به شدت میل به شکار دارد و تیرانداز خوبی است بخصوصه بلوکی بزرگ در مملکت چین واسطه مرتع اسبان دولتی قرق کرده است. سواران چین را خود ندیدم که

چگونگی آنها را بیان نمایم اما کشیشان فرنگی که ساکن آن ولایتند می گویند که طوایف تبارستان متوقف چین بسیار چابک و تیز دستند و قشون دلیر و شجاع که در چین است از اهل تبارستان اند و اکثرشان با اهل چین هم مذهبند. بعضی از ایشان دین قدیمی خود را نگاه داشته اند که محض به یگانگی خداوند عالمیان بی شریک و بی مثل معتقدند و به انبیا و اوصیای مذکوره کتب اعتقاد ندارند. اصل کوانک از طایفه مغول تبارستان است. وقت عصر لارد امهرست بازدید کوانک کرده بود چایی آوردند بسیار خوب و معطر بود و برگ کوچک داشت بعد فهمیدیم که این چایی خاصه شرب دولت است و هیچ داد و ستد از آن چایی نمی شود و به خارج نمی توان فرستاد که غنچه کوچک است.

بیست و پنجم سوال امروز مهمانداران ما رفته اند و مندرینان دیگر به جمع آوری سیورسات و تدارک ما جای آنها مقرر شده همراه ما روانه گشته و ایشان از جانب حکام ولایات مأمورند چند روز است می بینم که در کنار رودخانه خیلی باصفایند و درخت های بید مجنون شاخه هاشان آویزان بر توی آنها می باشد. وقت عصر به شهر کوچکی وارد شدیم که اسم آن تی چو است وقتی که موزکانچیان ما بناختند جمعیت آن شهر به کنار رودخانه ایستادند و بعضی از آنها بسیار تعجب می کردند دو نفر مندرین در آنجا بودند پی آنها آدم فرستادیم و تکلیف کردیم که به کشتی ایلچی بیایند تماشا کنند و نواختن آنها را بشنوند از برای احترام ایلچی جبه نظامی خودشان را پوشیدند و آمدند تنباکویی که در اینجا می بینیم بسیار پرزور روئیده و خشک آن بسیار معطر و مقوی است. در برج های کشکچیان جایی بود برای روشن کردن آتش و مصرفش آن بود که به جای های دور اخبار کنند.

بیست و ششم سوال بس که رودخانه پیچ پیچ و در اطراف رودخانه کشتی ها تردد می کردند چنان به نظر می آمد که کشتی ها دو صف شده از همدیگر می گذرند و گاه گاه از کثرت کشتی و پیچش رودخانه، سفاین که از دور یکدیگر می رفتند چشم انداز خوب هم داشت. به جهت فانوس ها که به سر تیر بلند کشتی ها کشیده و روشن کرده بودند از بتخانه گذشتیم که به احترام و یادگاری چهار زن که به عصمت

مشهور بودند ساخته‌اند. در میان معتکفین بتخانه چین متأهل شدن و زن گرفتن نمی‌شود و همچنین دختران که خدمت بت‌ها می‌کنند مادام‌العمر به شوهر نمی‌روند. بیست و هفتم سؤال امروز که اول پاییز است در اول صبح هوا خنک است و روز خودش هم بخصوصه گرم نیست درجه هوا در هفتاد و پنجم بود. در بعضی جا گل تنباکو نشکفته و در جای‌های دیگر که نزدیکی بود برگ‌هایش چیده و خشکیده‌اند و خیلی ملایم و شیرین است. اهل چین که از خاقان یاغی شده‌اند عمده مجمع و مأوای طاغیان شان تُنگ بود وقتی که قشون خاقان با اهل این مملکت جنگیدند کم مانده بود که طاغیان به قشون خاقان شکست بدهند و پادشاه دیگر در روی تخت نهند. قشون که برای حفظ ممالک نگاه می‌دارند باید محافظین هر مملکت از اهل خود آن مملکت بشوند نه از اهل خارج چون چنان می‌پندارند که اهل خود ولایت زیادت‌تر از اهل خارج غیرت خاک و وطن خود می‌دارند. قشونی که به خارج می‌فرستند اکثرش از اهل تتارستان هستند. از روزی که داخل خاک مملکت شان تنگ شده‌ایم می‌بینیم که کل امورات اینجا بهتر و با نظام‌تر راه می‌رود. کشتی‌ها روزی شش فرسنگ راه می‌روند و از برای سیورسات و غیره معطل نمی‌شویم. فعله‌ها که کشتی‌ها را می‌کشند روزی شانزده ساعت کار می‌کنند و در این مشغولی به جهت نان خوردن یا چیز دیگر هیچ توقف نمی‌کنند. می‌گویند که قیمت کشتی که سر جارج ستانتین و من سوار شده‌ام ششصد و پنجاه تومان است و در ممالک جنوبی چین ساخته شده.

بیست و نهم سؤال به شهری کوچک رسیدیم که اسمش بوفاره بود و نزدیک به این شهر بقوده^۱ هست که در این مملکت مشهور است از کشتی پایین آمدیم و به تماشای آن بتخانه رفتیم. ترکیب عمارت هشت گوشه و بلندیش نه مرتبه بود، مرتبه اول از سنگ تراشیده و باقی مراتب از آجر پخته و در بالای هر مرتبه طره و شیرازه‌ای ساخته‌اند که به قد نیم ذرع از طرفین دیوار بیرون شده و کل مراتب نسبت به مرتبه سفلی کوچک‌ترند. از پلکان‌ها که صد و هشتاد و سه درجه است به بالای آنها رفتیم

۱. بقوده در اصطلاح اهل چین به معنی بتخانه است.

پلکان و گوشه دیوارها کلاً از سنگ است و بیرونش کاشی کاری. سطح بام مرتبه نهمی را از برج ساخته‌اند که باران خراب نکند. بلندی کل مراتب سی و هفت ذرع بود در دروازه‌اش تاریخ آنجا را که حک کرده بودند خواندیم دو بیست و سی و دو سال است که آنجا را ساخته‌اند و چندان خراب نبود. این بتخانه محض برای حرمت بتی بود که اسم آن فو است. از بالای بام شهر لنت سن خوب پیدا بود و از بس که اشجار و باغات بسیار است خانه‌ها چندان معلوم نمی‌شد. شب به دور کشتی‌ها طناب کشیده و به طناب هم زنگ بسته‌اند که اگر کسی نزدیک به کشتی‌ها بیاید که دزدی و بدذاتی کند زود مطلع شوند. در اینجا می‌گویند که چند مسجد مسلمانان هست اما ندیدم.

اول ذیقعدة الحرام در اول صبح از لنگرگاه روانه شدیم و از رودخانه داخل نهر بزرگ گشتیم. در دو طرف لب این نهر سکوها از سنگ بسته‌اند و در میان سکوها سوراخ‌ها گذاشته‌اند که آب سیل از آنجا برود. این نهر کار قدیم است و از برای تردد کشتی‌ها در میان ولایت چین ساخته شده، آبش به آن تندی که آب رودخانه جاری بود جاری نیست. وقتی که کشتی‌ها از رودخانه داخل نهر شدند کشتی‌بانان يك خروس قربان کردند و خونش را به سر کشتی‌ها زدند و بعد خودشان خروس را پختند و خوردند و به طعام دیگر خورش کردند قدری با جزئی عرق ممزوج نمودند و به آب انداختند و مابقی را خوردند. امشب یکی از ملاحان در آب افتاد و هلاک شد. از اهل کشتی هیچ کس جرأت نکرد که از آب او را درآورد نیم ساعت در آب ماند و یکی از کشکچیان انگلیس که در خدمت ایلچی بود نعشش را از آب درآورد. يك مندرین اهل کشتی را جمع کرد که در باب مردن و به آب افتادن این شخص تحقیق کرد، معلوم شد که در حالت مستی در آب افتاده و گرنه اینها را آب و خشکی چندان تفاوت نمی‌کند پس که خوب شناوری دارند.

دویم ذیقعدة به شهر تنک چنک فو رسیدیم. مهمانداران چنان کرده‌اند که ما از اول صبح روانه و وقت شام وارد می‌شویم و هیچ فرصت نمی‌کنیم که به خشکی برویم شهرها و جای‌ها را تماشا نماییم. آنچه که دیدم چند تا خانه بود و آنها را بهتر از خانه‌های بلاد دیگر ساخته‌اند و بسیار آباد و اولین مرتبه شهرهاست. دیوارهای قلعه

خراب نبودند و برج‌های بلند داشت. امروز از دریایی گذشتیم که بس وسیع بود و اشجار و دهات گران (یعنی کنار) او نمایان نبود و چنان پنداریم که در بحر محیط هستیم در طرفین نهر خاک‌ریز کرده‌اند و در بعضی جای‌ها توده خاک چنان بلندی دارد که مثال کوه می‌نماید و باعث ساختن این خاکریز آن است که آب نهر را در جای خود نگاه بدارد که آب سیل از اندازه نهر بیرون نرود و از برای مجرای آب سیل درها در سکو گذاشته‌اند. با وجود خاکریزهای کنار نهر در این نزدیکی‌ها، سیلاب چنان خرابی کرده که تا چشم می‌بیند کل مملکت را آب فراگرفته و درخت‌ها و بعضی از خانه‌ها که ارتفاع داشتند پیدا بود و لنگه‌ها هم ترد می‌کردند. در کتب چین چنین مسطور است که از ابتدای ساختن این نهر تا انتهای تعمیر آنجا هزار و پانصد سال است که به استمرار در آنجا کار می‌نمایند و هر وقت خرابی به هم رسید تعمیر می‌کنند و بخصوصه یک نفر صاحب‌منصب مأمور و موکل آنجاست که همیشه محافظت نماید. امروز مرغانی دیدم که برای گرفتن ماهی نگاه داشته‌اند چنانکه در ولایت دیگر باز و شاهین واسطه صید کبک و غیره متداول است. طور شکار آن مرغ چنان است که در لنگه به آب می‌اندازند زیر آب می‌رود و ماهی را گرفته به لنگه می‌آورد و یک حلقه بر گردن آن می‌اندازند که ماهی را گرفته بلع نکند و نخورد.

هجدهم ذیقعه رسیدیم به شهر یانک چو فو خواستیم در آنجا به خشکی برویم، اما کشتی‌ها حسب الحکم مهمانداران توقّف نکردند و تا دو فرسنگ از شهر در گذشتند. از دریایی گذشتیم و در میان آن جزیره‌ای بود که اسمش کین (طلا) شان (کوه) و جزیره هم نزدیکی او بود. اسمش ین شان بود یعنی در اصطلاح اهل چین کوه نقره هر دو با صفا بودند خوب شد که در قرب آنها لنگر انداختند از اینکه مهمانداران نمی‌گذاشتند لنگه را سوار شده برویم و جزیره‌ها را بگردیم. بیست و سیم ذیقعه چند روز است که باد مخالف می‌وزد و کشتی‌ها توقّف کردند. ملاحان در بتخانه خود در مقابل اصنام قربان می‌برند و دعا می‌نمایند و از برای باد موافق استغاثه می‌کنند.

بیست و چهارم ذیقعه به میان شهر گواهو که رفتم کوجهای با سلیقه و دکاکین پر مال داشت. يك نهر از شهر می‌گذرد که از برای تردّد پادشاه از شهر مزبور تا کوه طلا ساخته‌اند. سپاه مأمور اینجا حکم خاقان را در باب پنهان داشتن زن‌ها در حین عبور فرنگی‌ها به شدت اطاعت می‌نمایند. یکی از مندربانان اهل قشون چین شنیده بود که ایلچی تماشای قشون چین را خواهش نموده چند نفر را بیرون آورد که تا تیر و کمان بازی کردند و آماج و هدف را از مسافت چهل قدم انداختند و زدند. بعد از آن تفنگچیان در کمال خوبی مشق نمودند و حرکاتشان مانند حرکات مخبران و تفنگشان فتیله‌دار بود و به جلدی و چابکی پر می‌کردند و می‌انداختند و حرکات و رفتارشان با نواختن به لبان بود که يك جا و يك بار یورش و رفتار می‌کردند. در دیوار سربازخانه خطوطی به فاصله قرار داده‌اند که سربازان هنگام توقف به جای ایستادن خویش عادت کنند و بدانند.

بیست و هشتم ذیقعه از گواچو روانه شدیم هرچند که باد مخالف باز هست از نهر بیرون آمدیم و داخل رود گوانگ چی کیانق شدیم. کشتی‌ها دیدیم که خیلی بزرگ و در عقب هشت ذرع از آب بلندتر بودند و از پیش دو ذرع و نیم گفتند که بلندی اینها را از برای بار کردن نمک از آب بلند ساخته‌اند که نمک‌ها را رطوبت نخورد. چند روز است که در سمت جنوب کوه‌ها می‌بینم و از نزدیک پکن تا به اینجا کوهی ندیده‌ایم. شنیده‌ایم که چندی پیش از این در باب کار و بار ما فرمان از جانب خاقان چین صادر شده بود از جمله مضمون فرمان گزارش یون مینون بود که ایلچی رخت نظامی خود همراه نداشت بهانه ناخوشی را آورد و هو خاقان را متنبه کرد که ایلچی و صاحب‌منصبان بی‌رخت نظامی نمی‌توانستند به حضور بروند. بعد در خصوص دادن و گرفتن پیشکش و سوقات در شهر تانک. چو منظور خاقان آن بود که به ایلچی تحفه و هدیه کلی بدهد و پیشکش جزئی بگیرد. ایلچی خواست خدمات و فرط ارادات خود را در پیشگاه خاقان به دادن پیشکش جلوه بدهد و خاقان هم نحواست که او به طیّ مسافات بعیده او را مأیوس کند، پیشکش را قبول کرد و چون ایلچی پشیمانی و ندامت خود را معلوم کرده بود لهذا خاقان به حکام ممالک و به مباشرین عرض راه حکم می‌کرد که به ایلچی بی‌حرمتی و بدرفتاری

نکنند چنانکه مناسب ایلچیان دول خارجه است رفتار نمایند، اما باید نگذارند که کسی از اهل سفارت از کشتی به خشکی بیایند مبادا اغتشاش رو دهد. در میان صاحب‌منصبان ما بودند که رأی داشتند مجدداً به خاقان عریضه بنویسند، بعد از آنکه دانستیم چنین فرمان صادر شده دیگر اظهار نکردیم که باعث خفت دولت خودمان می‌شد. رودخانه در بعضی جای‌ها يك میدان اسب و در بعضی جای‌ها نیم فرسنگ عرض داشت از کثرت کشتی‌ها که به بادبان می‌روند و از تلاطم امواج ضعیف مانند دریای بزرگ می‌نمود.

بیست و نهم ذیقعه کوانک امروز از ما خواهش کرد که حاکم ولایت که به دیدن او می‌آید کسی از اهل ما به خشکی نرود. کوانک نزد ما می‌گفت که منصب من از منصب حاکم ولایت بلندتر است. امروز از ورود حاکم و از ملاقات آنها معلوم بود که گفته او راست است. حاکم مزبور منصب نیابت سلطان را داشت. پنج ساعت از ظهر گذشته دیوارهای شهر نانکین پیدا بود.

سلخ ذیقعه از کوچه‌های شهری گذشتیم و معبرهایی که نزدیک به رودخانه بودند تنگی و کثافت داشتند. کباب‌خانه و آشپزخانه در این کوچه‌ها فراوان بود اکثر مطبوخاتش مرغابی از بط و غاز بودند که مشوی و بریان شده و صمغ گداخته به روی مالیده حاضر در دکان گذاشته و سبزیات از جمله ترب و شلغم و کلم و غیره بسیار بودند. بتخانه‌ای که از چینی در چین ساخته‌اند مشهور کل دنیا است و دو بتخانه دیگر هم از دور پیدا بودند. شهر کیان نیق فو که در فرنگستان نانکین می‌گویند بزرگ‌ترین شهرهای چین است اما حال رو به خرابی است. از دروازه‌ای که داخل شدیم تا يك فرسخ و نیم باغات بود اما خانه‌ها آن قدر نبودند. نزدیک به دروازه دو بتخانه بودند و بیرون یکی از اینها شکل امام‌ها و مردمان دانا و خردمند که در ایام سابقه فوت شده در آنجا گذاشته‌اند. بیست نقش از این شکل‌ها بود که همه را در کمال خوبی کنده بودند که همگی کار استاد قابل بودند. شکل مرد پیری در آنجا دیدم که نزدیک به پای او شیری خفته ساخته‌اند از کیفیت شیر پرسیدم گفتند دلیل بر فرط ایمان و قرب به حق اوست که از پاکی طینت و از زهد و عبادت شیر عرین صحرا با آن درندگی و مهابت از راه فروتنی و اطاعت با کمال عجز و مسکنت رو به

پای او گذاشته و نزد او خفته است. چند ظرف از ظروف معدنی به ترکیب ظروف قدیم فرنگستان در آنجا گذاشته بودند از برای سوزاندن بخور. در پهلوی بتخانه همّامی بود در همه جای‌ها که دیده‌ام شهری از این کثیف‌تر و همّامی از این ناپاک‌تر و گندیده‌تر ندیده‌ام. امروز حاکم این ولایت عذرخواهی دید ایلچی کرده کاغذی هم نوشته بود که سفری هستم نتوانستم به دیدن ایلچی بیایم.

غرّه شهر ذبیحّه الحرام من و دو نفر از صاحب‌منصبان به خشکی رفته و از شهر نانکین از این دروازه تا آن دروازه گذشتیم. می‌خواستیم برویم به دیدن پقوده (یعنی بتخانه) چینی اما کشکچیان که همراه ما بودند مانع می‌شدند و می‌گفتند که: گشتن شما خلاف حکم خاقان چین است، از آن جهت نخواستیم کاری بکنیم که آنها برنجند از اینکه از تماشا کردن و گشتن ما در این شهرها محبت کردند اما به بالای بتخانه‌ای رفتیم که از آنجا کلّ شهر پیدا بود. از قدیم در دور قلعه شهر سه تا دیوار بود اما یکی خراب شده و آثارش معلوم است، در میان شهر باغات خیلی است. چهار کوچه بزرگ و چهار سو در شهر و در یکی از اینها نهری است که سراسر می‌گذرد و به فاصله واسطه تردد خلق پل‌ها ساخته‌اند. به یک چشم کوچه‌های دیگر چندان وسیع و فراخ نبودند اما نسبت به شهرهای علیحده چین بسیار پاک و با سلیقه بودند؛ بس که درخت‌ها و باغات فراوان و بلند بودند به جز دروازه و برج چینی و دروازه و دو بتخانه که در شهر بودند عمارات و خانه‌ها مرئی و نمایان نبودند. چون چگونگی و طرح و تفصیل و شرح این پقوده چینی در کتب جداگانه مکرر نوشته‌اند لازم نمی‌بینم که هم به خواننده این کتاب ملالت خواندن و هم به خود زحمت نوشتن چگونگی این برج بدهم. آنچه لازم تحریر است اینکه آن پقوده (بتخانه) چینی برجی است نه مرتبه و هر مرتبه هشت گوشه و درازی و بلندی آن نسبت به بنیادش بسیار است و در بالای بام گویی بزرگ بود و می‌گفتند که طلا است شاید برنج زرانسود شود. رنگ این برج سفید است و بعضی نوشته‌اند که همه این برج از چینی اعلای چین است که ظروف و اسباب چایی از آن می‌سازند اما احتمال دارد که از آجر کاشی ساخته‌اند که از غرور و خودفروشی اهل چین یا دروغ سیّاحان فرنگستان اسم آن را چینی گذاشته‌اند، چون دور بودم و دوربین نداشتم ندانستم که از چیست

و در سنه هشتصد و چهارده هجری ساخته شده و مدت نوزده سال در سر آن کار کرده و سه کرور و صد هزار تومان بر آن خرج نموده‌اند. در نزدیک ما بتخانه دیگری بود که صورت دو اژدهای پیچیده به دو ستون بود و از اینجای مرتفع که ایستاده‌ایم هشت فرسخ اطراف شهر و رودخانه‌های جاریه و دریاچه‌های معدوده و زراعات و زمین‌های معموره هرچه در این هشت فرسخی است کلاً نمایان و در پیش چشم بودند و کوه‌ها که در اطراف شهر واقعند در نظرند.

دویم ذیحجه از لنگرگاه خودمان حرکت کردیم چون اهتزاز باد از سمت شمال مغربی بود، هوا فی الجمله سردی داشت و آفتاب در برج عقرب بود. يك فرسخ رفته به نهری رسیدیم که لتکه‌های کوچک برای یکباره حمل و نقل بارخانه به شهر به آنجا انداخته بودند. اهل چین بسیار به ما محبت می‌کردند و به اهل خارج مهربانند و شریر و مفسد نیستند و آنچه من می‌بینم حفظ اینها واسطه دولت آسان است. رودخانه در اینجا يك فرسخ عرض دارد و اسم آن را ابن البحر می‌گویند. حقیقت اسم با مسمی مطابقت دارد که از صدمه و تلاطمش ناخوش شدم و از ابن البحر کمتر از پدرش که دریا شود صدمه نخوردم.

پنجم ذیحجه از کشتی پایین شده به دیدن شهر کوچکی که اسمش هوفو است رفتیم که يك فرسخ از رودخانه دور بود و نهری از رودخانه به شهر کشیده‌اند که لتکه‌های مال یکسر به شهر ببرند. اطراف شهر زراعات و اکثر مزروعات آنها پنبه بود و پنبه زرد که در چین می‌گفتند بسیار تفحص و تجسس کردم پیدا نمودم و آشپزخانه این شهر کوچک بسیار است. جهت کثرت آشپزخانه در ولایت چین این است که حسب القاعده خودشان نصف مزد عملجات و اصناف مأجوره به آشپزخانه حواله می‌کنند که هرچه دلش بخواهد بگیرد و بخورد و نصف دیگر را نقد می‌دهند. گله و رمه بزی در اینجا دیدم و در این مدت سفر يك رأس بزغاله ندیده‌ام. اکثر مندربان (خوانین) رفیع قدر و بلند مرتبه که در این ولایت می‌بینم چاق و فربه‌اند و به زنان فرتوت و فربه تن و سفید رنگ می‌ماند و به هیچ وجه شباهت مرد را ندارند. در مقابل شهر دوهوشین ایستادیم در این شهر دکان‌ها دیدم که در آرایش و زینت، کمتر از پاره دکانین شهر لندن انگلیس نبودند خاصه دکان جوهریان که هم مال

فراوان و گران‌بها دارند و هم وسیع و دلگشاینده. حکمی که به زنان ولایت چین از خاقان صادر شده که چین عبور اهل انگلیس مخفی بشوند، جهت او را امروز از يك نفر مندرین (خان) شنیدم که چند سال پیش از این يك نفر ایلچی از ممالک تاتارستان به چین آمده بود و جمعیت وافره هم داشت در مراجعت به هر ده که می‌رسید از زنان آنجا با زور می‌کشیدند و تفصیح می‌نمودند. اهل چین همه اهل ولایات خارجه را به طور و عمل آنها می‌انگارند و تفاوت از هم نمی‌گذارند، از آن جهت زنان خودشان را از ما پنهان می‌دارند. اکثر ولایات چین را هموار و صاف دیده‌ایم و کوهی به نظرمان نیامده بود، اما اینجا خلاف و ضد آنهاست از آب‌های از سنگ جوشیده و از کوه‌های عظیم سر به بالا کشیده و از محصولات از زمین روئیده بسیار است. درخت پیه که در چراغ‌ها می‌سوزانند تعریفش شنیده بودم اول رؤیت من در اینجا شد و آن درختی است بزرگ ثمرش به بزرگی نخود بزرگ می‌شود، میوه نارس آن سبزرنگ و میوه نورسش فندقی رنگ و میوه تمام رسیده‌اش بی‌پوست می‌شود که هنگام چیدن پوست آن می‌افتد و مغز سفیدی به هم می‌بندد و همان مغز را می‌چینند و برای سوزاندن می‌فروشند. رودخانه در اینجا يك فرسخ عرض دارد و کوه‌های بس بزرگ که قابل این رودخانه بشوند در کنار واقعند و به جز رودخانه‌های ینگگی دنیا گمان ندارم که به این فراخی و بزرگی رودخانه بوده باشد.

چهاردهم ذیحجه سه روز است که در گوشه رودخانه لنگر انداختیم و به جهت اهتزاز باد مخالف توقف کرده‌ایم. در نزدیکی ما ده کوچکی هست و اطراف زمین تپه تپه و پر از زراعات است. در اینجا درخت چایی دیدم و درخت آن کوچک و به بلندی يك ذرع یا ذرع نیم و برگش به ترکیب برگ درخت آس است گل زرد و معطر دارد و در نزدیکی هم درخت زنجبیل بود و چوب‌بستی در بالای آن ساخته‌اند که مرغ‌ها نخورد. به سر کوهی رفتیم که چهار اطراف در پیش چشم است و در مراجعت جمعی از خلق دور ما آمدند و آواز بلند کردند اول خیال کردیم که به ما استهزاء می‌نمایند بعد فهمیدیم که برای اخبار دیگران صدا می‌کنند که به فرنگی‌ها تماشا نمایند.

هفدهم ذیحجه به جزیره‌ای رسیدیم و از شدت باد در آنجا توقف کردیم و در بیش جایی بود خطرناک و محلی بود هولناک که هنگام حدوث طوفان متوهم تشویش می‌شد. مزروعات این جزیره چایی و گندم و پنبه و برنج و سبزیات و غیره بود و درخت چایی شکوفه وا کرده بود. رسیدیم به شهر قن کین فو و به اتفاق سر جارج ستانتین رفتیم به خیال اینکه پایتخت این ولایت است، باید دکاکین با زینت و مال بسیار و گران‌ها باشد اما بهتر از دکاکین شهر و هوشین نبودند هر چند از خاقان قدغن شده که چیزی به ما نفروشد اما هر چه می‌خواستیم می‌خریدیم. زنانی که در در خانه‌ها دیدیم بسیار خوشگل بودند و از ایما و خودنمایی و از غمزه و دلربایی آنها معلوم می‌شد که تجلی و زیبایی خود را از عصمت خویش زیادتر منظور می‌داشتند. در این شهر هم مانند شهرهای کل ممالک چین خانه‌های رعیت متمول بسیار بود اگرچه ادعای خاقان این است که پادشاه کل دنیا و جهاندار بسیط زمین منم، اما سخنی است بچه‌گانه و ادعایی است طفلانه لیکن همه را اقرار به این است که در کل دنیا مملکتی به این احاطت و ولایتی به این بسطت در اقتدار هیچ پادشاه نیست.

بیست و یکم ذیحجه دیروز يك نفر انگلیسی که قراول کشتی ایلچی بود در آب افتاد و غرق شد بعد از چند ساعت نعلش او را از آب در آوردند و امروز در خشکی دفن کردیم بعد از ادای نماز میت لازمی ما چند نفر از سپاه چین که آنجا بودند تفنگ خود را خالی کردند از برای احترام میت ما. گمان نداشتیم که اهل چین این قدر انسانیت داشته باشند. از کوهی گذشتیم که در میان آب واقع شده و در قلّه همان کوه بتخانه شصت و پنج ذرع از آب بلندتر بود و در آن کوه آشیانه مرغابی و فور داشت کشتی بانان چین از اینجا که می‌گذرند قربان می‌برند.

بیست و پنجم ذیحجه دیروز از رودخانه‌ای (یانتق سی کیانق) درآمدیم و به دریای پایانق که آب شیرین داشت رسیدیم هفتاد فرسنگ بود که روی این رودخانه یانتق سی کیانق راه آمده‌ایم و در اکثر جای‌ها نیم فرسنگ عرض داشت چون باران و طوفان بود يك روز در اینجا لنگ کردیم. کوه‌های دور پیدا بود که کمی برف داشتند طوفان دیشبی اگرچه قدری ساکت شده اما باز باد شدید و امواج بلند و هوا ابر بود.

بیست و نهم ذیحجه مسافت و امتداد این دریا پانزده فرسنگ بود بعد به رودخانه دیگر رسیدیم. در کنار دریا شهری بزرگ بود که اسم آن نانکانتق فو بود در اطراف کوه‌های بلند بود چون از پایتخت پکن تا این نزدیکی‌ها کوهی نبود و هر جا صاف و هموار بود از دیدن کوه‌ها خیلی شاد شدیم امروز در نزدیک رودخانه چینی بود و این چمن اولی ولایت چین است همه زمین اینجا را زراعت می‌کنند و جایی نمی‌گذارند که چمن بماند.

دویم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۲ هجری چون باد مخالف بود کشتی‌ها را عمله‌ها می‌کشیدند چنانچه سابقاً ترجمه شده در اینجا رودخانه سیصد ذرع عرض داشت. در سیم ماه رسیدیم به شهر ننگ چنک فو چون امروز روز مولود خاقان چین بود کوانک خواهش کرده بود که کسی از ما به شهر نروند و ایلچی هم خواهش کرد که از برای حرمت این روز سربازان و کشکچی خود شلیک نکنند. کوانک قبول نکرد و گفت که قاعده اهل چین چنین است. در اینجا دو نفر زن دیدم که سوار عراده بودند. زنان کل ولایت که به رخساره خودشان گلگونه می‌زنند سرخ و سفید می‌نمایند اما در چین بس که غازه استعمال می‌کنند تمامی چهره را مثل قرنفل سرخ می‌نمایند. عادت زنان متشخصین چین این است مگر آنها که فقر و فاقه دارند. گداهای اینجا قاعده غریبه دارند؛ در یک دست سبد و در دست دیگر زنگی می‌گیرند به دکانی که رسیدند زنگ می‌زنند تا چیزی در میان سبد گذارند. میدان مشق سواران چین را دیدم که دویست قدم طول داشت و در هر پنجاه قدم نشانی به بزرگی آدم از کاغذ ساخته و گذاشته بودند. سواران خنک بازان و جوانان اسب‌تازان می‌تاختند و به هر یکی از آن نشان‌ها از پانزده قدم یا بیست قدم تیر می‌انداختند و تیری ندیدم که از نشان منحرف شود و نخورد. بعد دانستیم هر کس از این جوانان بالنسبه از همگنان فایق درآمد منصب اول و دوم و سیم فراخور حال به او می‌دهند هدفی که در میان نشان‌ها نصب کرده بودند مانده بود و تیری به هدف نخورده بود. هشتم محرم وقت صبح از لنگرگاه ننگ چنک فو روانه شدیم و در اینجا کشتی‌ها عوض کردند. از اینکه این رودخانه و سفاین نسبت به رودخانه‌ها و دریاها و کشتی‌های سابقه کوچکند و آبش کم عمق هوا بارش و باد شدت دارد چون آفتاب

در برج قوس است این هوا هم مناسب فصل بوده. امروز امتحان خوب بود از برای لنگه کشتی‌های کوچک اگر هوا چندی به این‌طور بگذرد گمان ندارم که خشک باشیم از اینکه روی کشتی‌ها حصیر است.

دهم محرم باران که چند روز پیوسته می‌آمد امروز بریده و از اتاق کشتی تنگ که گویا زندانخانه بود بیرون آمدم که بلکه هوایی بخورم و نفس آسایشی بکشم. در نزدیکی بیشه از درخت نارنج و کافور بود اما فضای درخت کافور از همه درخت‌ها زیاده شکوه دارد که در فصول اربعه برگ سبز دارد و برگ اکثر درخت‌ها در فصل خزان الوان می‌شود اما درخت کافور که همیشه سبز و خرم است بسی صفا و تماشا دارد. امروز درخت موم را دیدم که اهل چین از این درخت موم می‌چینند و می‌گفتند که مگس‌ها در شاخ این درخت لانه می‌بندند و موم می‌گذارند. این رود با رودهای دیگر که در چین دیده‌ام مختلف است که آب بسیار صاف و خوشگوار و همه راز دل آب از سنگ و ریگ پدیدار است. عجب از فعله‌های کشتی‌ها دارم که این سردی هوا که کم مانده است یخ ببندد از صبح تا شب در میان آبد و به غیر از برنج چندان چیز نمی‌خورند و از مسکرات هم کم می‌نوشند اما می‌بینم که هنگام فراغت با آب گرم غسل می‌کنند.

بیست و دویم محرم گویا به سمت جنوب خیلی نزدیک آمده‌ایم که در اینجا درخت‌ها به ترکیب درخت خرما و نیشکر و درخت نارنج فراوان است. این مملکت بسیار تپه تپه است و آب رودخانه در بعضی جای‌ها که کم عمق است ریگ رودخانه را با آلتی که دارند برداشته و به کنار گذاشته‌اند که قدری گود شده تا کشتی عبور کنند. وقت عصر به شهر کن فو رسیدیم و بعضی از کشتی‌های ما تا نصف شب نیامد که از قلّت آب زمین خورده و معطل شده‌اند به تماشای عمارت کن فو شیوس رفتیم. اهل چین اسم این شخص کونق فوزی می‌نامند اما در فرنگستان به اسم کن فو شیوس مشهور است و او شخصی بود حلیم و خردمند و دانا و حکیم و اهل چین او را امام می‌پنداشتند و اطاعت او را لازم می‌انگاشتند. تألیفاتی که دارد کلاً نصایح است و مواعظ و مانند حکیم سقراط که در تواریخ مشهور است تعلیم به تلامیذ می‌کرد. در این عمارت در صفحه سنگی بسیاری از اسامی حکما

نوشته‌اند و معلوم که اشخاص مدفونه کسانی بوده‌اند که در حیات نیک‌کردار و خوش‌رفتار بودند و سزاوار و شایستگی آن داشته‌اند که اسامی آنها در عمارت موقوفه خاصه محکوک نموده‌اند حیات کوثق فوزی دو هزار و چهارصد سال پیش از این بوده است.

بیست و سیم محرم از بس که رودخانه پیچ پیچ بود تا وقت عصر سه فرسنگ زیادتر از شهر دور نبوده‌ایم. دهات بسیار بود و چند نفر از صاحب‌منصبان که پیاده در خشکی می‌رفتند بیشتر از کشتی سرعت داشتند. زنان دهاتی که امروز دیدیم بسیار ملیح بودند و به ما می‌خندیدند و بذله و لطیفه می‌گفتند. پای اکثرشان بدترکیب بود از بس که کوچک کرده‌اند.

بیست و نهم محرم به شهر نَن کَنق فو رسیدیم چون رودخانه از این بالاتر کم عمق است در خشکی منزل‌ها از برای ما حاضر کرده‌اند و از اینجا باید سوار عرّاده و کالسکه و غیره شویم و به سمت کانتان برویم.

دویم صفر المظفر در اول صبح از نَن کَنق فو حرکت کردیم از برای ایلچی و صاحب‌منصبان صندلی‌ها حاضر کرده بودند اما من سوار اسب شده بودم. اسب‌ها در اینجا کوچک و رهوارند. از شهر مزبور تا دامن کوه میلنق راه را از سنگ‌فرش کرده‌اند و کوه را شکافته‌اند که تردد خلق آسان‌تر شود. سپاه و سواره و پیاده اینجا خواه در لباس و خواه در مشق بهتر و چابک‌تر از سابقه‌اند. آستین و سردست اینها سرخ بود در ده پنج فرسخی از اسب پایین آمدیم و نهار خوردیم که مهماندار از برای ما حاضر کرده بودند و در پنج فرسخی دیگر به شهر نَن هیونق فو رسیدیم که در لب رودخانه کانتان واقع است و کشتی‌ها که در اینجا حاضر کرده بودند سوار شدیم و رفتیم می‌خواهیم در اینجا شهر مزبور را تماشا کنیم اما فرصت نداشتیم و می‌گفتند که در این فصل رودخانه کم آب می‌شود هرچه زودتر برویم بهتر است. در این سفر بسیار اتفاق افتاده که در کنار رودخانه در حالت پیادگی زیادتر از سوارگی کشتی راه برویم هم ولایت را می‌بینیم و هم در گشتن از زحمت تنگی کشتی خلاص می‌شویم. از دهات و غیره که می‌گذشتیم محبت و مهربانی می‌دیدیم.

چهاردهم صفر به نزدیکی کانتان رسیدیم تجار بزرگ آنجا پیشواز ایلچی کردند و در دو فرسخی هم کبتهین مکسول و کل صاحب منصبان و اکثر تجار که انگلیسی و ساکن کانتان می‌شوند سوار لتکه‌های خود شدند و پیشواز ما آمدند و لتکه خود ایلچی را نیز همراه خود آوردند. ایلچی از لتکه چین بیرون آمد و به لتکه خود سوار شد و لتکه‌های دیگر دو صف همراه ایلچی می‌رفتند تا به ده هونن وارد و شب در آنجا مهمان تاجر انگلیسی شد. آبادی شهر کانتان از کل شهر چین آبادتر به نظر من درآمد و به جهت مردمان خارج که از اقطاع روی زمین در آنجا جمع شده‌اند از کثرت تجارت و زیادت کشتی‌ها از همه شهرهای چین قابل‌تر می‌بینم، مگر پکن که آنجا پایتخت است. فرمانی از خاقان درآمد و مندربانان (خوانین) می‌خواستند که ایلچی در گرفتن فرمان روی يك زانو برود و آنها سجده کنند. ایلچی قبول نکرد و بعد از گفتگوی بسیار فرمان را به دست ایلچی دادند بدون آنکه خودشان سجده کنند یا ایلچی روی يك زانو برود فرمان در میان نی بود و به روی آن فی ابریشم زرد کشیده بودند بعد از آنکه حاکم کانتان این فرمان را به ایلچی داد به اتاق دیگر رفتند که ایلچی را مهمان ساخته و سفره انداخته بود.

بیست و یکم صفر چون چند روز پیش کوانک به دیدن ایلچی آمده بود امروز ایلچی هم بازدید او کرد و در حین عبور ایلچی از کشتی چین توپ و تفنگ سلام خالی می‌کردند. شنیدم که خاقان به حاکم کانتان فرمانی مشتمل به ضرب و طعن ایلچی نوشته که به ایلچی در وقت عبور از کانتان مهمانی کند و در آن مهمانی همان فرمان را بخواند، چون ایلچی از مضمون فرمان خبر داشت پیش از وقت به حاکم اخبار نمود که هرچه بی‌حرمتی به من بکنند در جواب زیاده از آن خواهد شنید آن بود که نخواندند. از جمله مضمون فرمان گزارش یون مینیون بود که همه تقصیر ایلچی بود، خاقان وقتی که به حضور خواست نرفتند و بهانه آوردند و در آن کاغذ هم که به ایلچی دادند همین‌طور نوشته و شرحی هم به پادشاه انگلیس نگاشته که در عبارات آن عظم و تحکم خویش منظور داشته بود.

بیست و پنجم صفر المظفر کوانک پرسید که مابقی تحف و هدایا که آورده‌اید چه خواهید کرد و گفت یحتمل که وقتی خاقان آنها را قبول کند ایلچی گفت: آن‌طور

بی‌حرمتی که در یون منیون به ما رسید نتوانست در خصوص هدایا حرفی بزند. منظور کوانک آن بود که این تحفه را به طور پختگی از ایلچی بگیرد و به اظهار حسن خدمت خود به خاقان بفرستد. ایلچی به تاجری که از قدیم تاجر و بعد از ثروت و غنا از تجارت دست کشیده بود مهمان شد. تجار چین وقتی که صاحب دولت شدند تنخواهی می‌دهند از دولت منصب مندرینی می‌گیرند و حال آنکه فایده به ایشان نمی‌بخشد مگر اینکه از کُنک خوردن این می‌شوند و کسی از مندرینان تقصیری از او ناشی شد از منصب خود معزول می‌نمایند و بعد به چوب تنبیه می‌بندند. بتخانه بزرگی برای ما منزل دادند چون جای ما تنگی داشت بت بزرگی که در آنجا بود از آنجا بیرون کرده به دیدن اقوامش که آن طرف رودخانه بود فرستادند. معتکفین بتخانه با وجودی که آنجا را به ما منزل داده‌اند به قرار کیش خودشان می‌آیند مشغول عبادت می‌شوند. کشتی‌های ما که هنگام مأموریت در دریای زرد گذاشته بودیم از راه دریای بزرگ به مقابل کانتان آمده انتظار ورود ایلچی را می‌کشیدند تا اینکه ایلچی در سیم ماه ربیع‌الاول به لنگه سوار بوده رو به کشتی‌ها نهادیم که به ولایت انگلیس برگردیم سه ساعت بعد از ظهر به کشتی‌های بزرگ رسیدیم. تجار و صاحب‌منصبان انگلیس که در آنجا بودند مشایعت ایلچی را می‌نمودند وقتی که به کشتی بزرگ خودمان رسیدیم سر جارج ستانتین به کشتی دیگر سوار و از ما جدا شد و با هم وداع نمودیم چون در امر سفارت از سجده کردن و وقایع دیگر با هم مخالف بودیم و حقیقتاً در کل امورات سفارت او از من قابل‌تر و اعلم بود. بسیار خوب شد که در هر جا با او موافق شدم و خلاف رأی او را ننمودم. یازدهم ربیع‌الاول به جزیره ماکو رسیدیم و می‌خواهیم که از آنجا به جزیره منیله هند رفته به ولایت انگلیس برویم. دلگشایی و فرح حاصل شد که از چین خلاص گشته و کشتی‌های نشیمن ما نیز از آب دریای چین فارغ شدند. سرشمار و نفوس و اهالی چین از قرار ثبت دفتر چهارصد کرور است اگرچه فرنگی‌ها زیاد می‌گویند، اما گمان ندارم که اهل چین کمتر از آنکه جمعیت آنجا است بنویسند. از اینکه در ولایت چین حسب‌الامر قاعده است که هر صاحبخانه باید اعداد خود و اهل و عیال خود را در سردر کوچه بنویسند و در باب مالیات آنجا اگرچه درست ندانستم اما همین قدر می‌دانم که اکثر مال‌الدیوان جنس است. از این معلوم می‌شود این قدر کشتی‌ها که ما دیدیم از هر جور اجناس چه قدر می‌شود که به دیوان می‌برند.

قشون آنجا همین قدر است که کافی حفظ ولایت می‌شود. اگر از دولت خارجه قشون‌کشی شود گمان آن ندارم که قشون چین تاب مقاومت قشون دول خارجه بیاورند و یقین دارم که هرگاه قشون از فرنگستان به آنجا بروند قشون چین قطعاً از آنها شکست خواهد خورد. آنچه ظن من است اگر فی الواقع کسی به عزم تصرف به ولایت چین برود به محض ورود آنجا را به حیطة تصرف خود می‌آورد اگرچه دولت چین در بند تجارت تجار دول خارجه نیست اما در میان مملکت خود در باب تجارت اهل خویش بسیار ساعی و جاهد است. از جمله نهرها ساخته‌اند در کنار رودخانه و چیزهای دیگر که حمل و نقل بار مال التجاره آسان تر و سهل تر شود چون اهالی ممالک چین به هیچ‌وجه احتیاج به دول خارجه ندارند گویا از آن جهت در بند تجارت دول خارجه نیست. در سرحد سمت شمالی روس‌ها با چینیان تجارت دارند. گویا امنای دولت چین می‌ترسند از اینکه یا خود روس‌ها با چینیان بجنگند یا اینکه تنخواه و پول اعانت به اهل تنارستان که فیما بین این دو دولت واقع است بکند و با آنها بجنگند. دول خارجه که با دولت چین مرآمده دارند از تبعیت خودشان است از جمله مملکت تبت و نیپال است که به خاقان چین باج می‌دهند و مرابطه می‌نمایند. وقتی دولت انگلیس با مملکت نیپال دعوا داشت قشون چین هم تا سه چهار منزلی نزدیکی قشون انگلیس آمده بود و سرداران هر دو قشون نزد همدیگر ارسال و مرسول داشتند و معاهدات یکدیگر می‌نمودند. در خصوص دینداری اهل چین اگرچه بتخانه‌های رفیع و بت‌های جلیل دارند اما به غیر از معتکفین کسی که درست اطاعت معبود بکند و بیرستند ندیدم اما چنان نیست که اعتقاد نداشته باشند. هنگام سختی یا سفر خطرناک قربان و هدیه‌های دیگر به اوئان و معبود خودشان می‌کنند و درباره خوانین آنها چون من زبان چینی نمی‌دانستم و صحبت چون من وابسته به تعارفات رسمی و امور دولتی بود و ملاقات و گفتاری که با آنها می‌نمودم با ترجمه بود، درست اخلاق زشت و سیرت نیک و زرنگی و بلاد ایشان را تمیز نمی‌دادم اما آنچه به نظر من می‌آمدند و از آداب ظاهری آنها معلوم می‌شد گویا از اهل خارج غیر از فرنگی‌ها بی‌ادب نیستند و کارگزاران آنجا در انضباط امورات دولت به احتیاط بسیار ساعی هستند و احکام خاقان و بزرگان را به شدت اطاعت می‌کنند اما در دروغ گفتن به هیچ‌وجه نقصانی ندارند تا نفس دارند کذب و فریه می‌گویند و چنانچه ترجمه شده رعایا بشناس و غریب دوستند. چون زبانشان را نمی‌دانم از آن

جهت اوضاع کتب آنها را نوشتم، اما موافق عقل باید یاد گرفتن زبانشان به نحو
 اسهل به دست بیاید اگرچه تحریراتش خیلی اشکال دارد و خود آنها که می‌نوشتند
 به بطنی و دشواری می‌نگاشتند و پاره‌ای رموزات در تحریرات دارند که بعیدالفهمند.
 قاعدهٔ مأموریت مندرینان و ارباب قلم چنان است که به منشأ و مولد خویش مأمور
 نمی‌شوند باید کسی که تولد او در جایی شد مأموریت به آنجا نداشته باشد و به
 جایی غیر از مولد خویش مأمور گردد و نیز مأذون نیستند که به جایی که مأمور
 شدند در آنجا متأهل شوند و زن بگیرند. نوعی از تنبیه ارباب قلم که تقصیری از او
 سر زد و از منصب بالایی به منصب پستی تنزل نمود، باید در مهر ثبت عزل منصب
 خود را حک کند تا به خلق معلوم شود و قرار عرضچیان چنان است که هر امیر و
 حاکم در درش زنگی آونگ نموده عرضچی می‌آید شب یا روز هر وقت بود آن
 زنگ را می‌زند، حاکم هر جا باشد او را می‌بیند و عرض خود را می‌نماید اگر خلاف
 عرض کند تنبیهش می‌کنند. اگرچه رشوه گرفتن در چین لازم تنبیه کئی است با
 وجود این دو نفر که با هم مدعی شدند و به در دادرس رفتند آنکه متمول است
 سخن او مناظ و اعتبار دارد. يك مرد دو نفر زن در آنجا نمی‌تواند گرفت و طلاق هم
 در چند جای مفصل می‌توان داد یکی اینکه زن عقیم شد و نژاد و یکی هم آنکه
 ناشزه شد و اطاعت به مرد نکرد و یکی هم آنکه بدزبان شود و شوهر را برنجاند و
 یا تعفن از او بیاید و همچنین زن که شوهرش به سفر برود و مدت سفرش سه سال
 بکشد - اگرچه این قاعده قبیح است - اما زن می‌تواند از شوهر خود مطلقه بوده
 شوهر دیگر اختیار کند. آنچه نوشتنی بود تحریر و تقریر نمودم بالجمله از جزیرهٔ
 منیله حرکت کردیم و از مملکت رأس الأُمید گذشتیم و در چهاردهم رمضان سنه
 ۱۲۳۲ وارد ولایت انگلیس شدیم. و العاقبة بالخیر و العافیة.

بجول الله تمّ و بعونه قد ختم و منه الفضل و الکرّم



احوالات روزلارد مکارتنی ایلچی سابق انگلیس که در سنه ۱۲۱۰ هجری
بیست و دو سال پیش از لارد امهرست به ایلچی گری به ولایت چین رفته
و به حضور خاقان رسیده

یک روز پیش از حضور رفتن ایلچی و صاحب منصبان به باغ عمارت خاقان رفته
بودند. در میان باغ چادری گرانبها زده بودند واسطه نشیمن خاقان در وسط چادر
تختی گذاشته بودند و چند باب چادر هم در نزد آن زده‌اند و چادری در عقب برای
خلوتی خاقان قرار داده‌اند و چادرها که در پیش بودند یکی را برای لارد مکارتنی و
مابقی را به ایلچیان تاتارستان نصب کرده بودند. مندرینان بلندمرتبه و اقوام خاقان
صف کشیده و لباس بعضی شان ماهوت انگلیس بود، اگرچه سابقاً قدغن بود که
ماهوت نمی پوشیدند و صاحب منصبان به غیر از ابریشم در حضور لباسی در تن
نمی کردند این را محض برای احترام ایلچی انگریز پوشیده بودند. همه آنها تکمه سرخ
داشتند و بعضشان پر طاووس به کلاه زده بودند. پیش از بیرون آمدن خاقان جمعی
به دیدن ایلچی آمدند از جمله یک نفر برادر و دو نفر پسر و دو نفر نواده خاقان بودند.
یکی از ایلچیان تاتارستان از قرب حاجی ترخان آمده بود و زبان عربی می دانست،
به ایلچی و صاحب منصبان انگلیس بسیار حرمت می نمود. وقت طلوع آفتاب خاقان
به آنجا درآمد در پیشرو جمعیت کثیری داشت که همه رجزهای مشتمل بر القاب و
تعظیم خاقان به آواز بلند می خواندند. بعد از آنکه داخل چادر شد و در روی تخت
قرار گرفت وزیر و دو نفر مندرین بزرگ که ایستاده بودند و در وقت تکلم روی زانو
حرف می زدند کل مقریان از اعیان و اقوام خاقان هر یک در جای خود قرار گرفتند.
ایشک آقاسی درآمد و لارد مکارتنی را به حضور درآورد. ایلچی و نایب اول و
مترجم و یک صاحب منصب را پیش رو حاضر کرد و مابقی صاحب منصبان پیش
چادر از بیرون ایستادند و به اندرون تماشا می کردند. لباس خاقان از ابریشم سیاه فام
بود و کلاهش از حمل و یک مروارید درشت به کلاه نصب کرده بود و غیر از این
جوهری نداشت. ایلچی را در سمت یسار تخت جای داد که طرف چپ در چین
بالا تر است. ایلچی مأموریت نامه و دستخط پادشاه انگریز به قوطی منصوبه جوهر
گذاشته در دست نگاه داشته بود. ایلچی جعبه را چنانکه قاعده چین است به دو
دست بالای سر خود برده، با دو دست قوطی را گرفت و پیش خود گذاشت و به
ایلچی گفت که بسی خرم و شادمانم از پادشاه انگلیس در باب فرستادن ایلچی و

چنانکه ایشان اظهار دوستی کرده ما نیز دوستی و یگانگی را به ایشان می‌نمایم و امیدوارم که این وداد و اتحاد ما جاوید و برقرار و دائمی و پایدار بماند. خاقان عمودی از سنگ جواهر به ایلچی داد که به پادشاه برسد. ایلچی و نایب او پیشکشی از خودشان به خاقان داد و خاقان انعام به آنها کرد و صحبت فراوان و مقالات لطف آمیز با ایلچی نمود و به وزیر خود گفت از انگلیسان کسی هست که زبان چین بداند وزیر عرض کرد که جوانی هست سیزده ساله اگرچه آن قدر درس نخوانده اما زبان چین را می‌داند. خاقان به احضار او فرمان داد، در آوردند و با خاقان صحبت نمود و بسیار از تکلم او خوشش آمد و کیسه‌ای از کمرش درآورد و به او داد. کیسه از ابریشم زرد بود و نقشی مانند اژدها از گلابتین در روی او بود. بعد از این ایلچیان دیگر و ایلچیان مسلمانان که از قرب حاجی ترخان آمده بودند به حضور آمده‌ت‌ه بار سجده کردند بعد از ورود آنها لاردر مکارتنی و سه نفر صاحب‌منصب در روی متکا که در آنجا نهاده بودند نشستند و اقوام و مندرینان و مقربان خاقان هریک فراخور حال خود در روی متکای جدا جدا در حضور نشستند بعد بنای طعام خوردن شد میزی به جهت خاقان در بالای سر درآوردند و به زمین گذاشتند و به هر دو نفر میز کوچکی نهادند و روی میز از خوردنی مملو بود. خاقان از نهار خود دو سه چیز به فرنگیان داد و بعد از طعام قدحی بزرگ از شراب گرم پر کرد و به ایلچی داد. از ایلچی سن پادشاه انگلیس را تحقیق کرد بعد از عرض ایلچی فرمود که: امیدوارم من که هشتاد و سه سال دارم او هم مثل من معمر و بزرگ شود. امنای چین چنین می‌گفتند که رفتار خاقان به این طور نسبت به ایلچی بسیار احترام و اکرام بود. والسلام.



سبک و سیاقی که در این کتاب رفته دور از طرز و اسلوب صحف و اوراق است، اما چون از زبان انگلیس ترجمه بوده است و به لباب ذکا پوشیده نیست که قرار ترجمان آن است که در مسطورات و مکالمات معنی و مقصود را منظور دارند نه الفاظ و عبارات را. پس استدعا از درگاه سلطانی آن است که در این کتاب از اختلاف مطالب و اختلاط فقرات چشم عنایت بپوشند و عجز این خاکسار بنده دربار شوکت‌مدار محمد صادق را در تحریرات و تسویدات این صحیفه تصور نفرمایند. تحریراً در روز دوشنبه نوزدهم ماه محرم الحرام سنه ۱۲۶۲ تمام شد.

